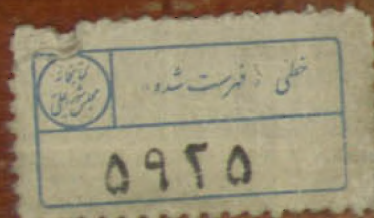


۳۲۲۷



۴۹ درج



کتابخانه مجلس شورای ملی	
شماره قفسه	۵۹۲۵
شماره ثبت	۱۳۰۲
تاریخ ثبت	۱۳۰۲
تاریخ امانت	۱۳۰۲

این کتاب در سال ۱۳۰۲
در روز دوشنبه
در کتابخانه مجلس شورای ملی
ثبت گردید
توسط
رئیس کتابخانه
۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۹۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

نهی حمد و ثنای بی حد که عاشقان وادی امن را بطور محبت راه داده
و حسن نماند فراق از منیع فیض آب پاری افانیه حیات ابدی بخشنده
و زری سپاس قیاس که محبوبان خویش را بنوارش بچشم و بچشم و بچشم
چراغ دل را نورانی ساخت و از حیرت بفرمان وادی معرفت بگویم
و جوی از عرفان است که گشت که ماعز فناء حق معرقت و از وادها
در کاوه عظمت و جلال با دنی طاعتی را نشسته که ماعبد فناء حق بخشنده
پادشاهی که در سوادق لم برنی بفروایت معروف است و در سوادق
بوجدانیت موصوف: صدای ملکوتش فی الله الملك وندای
جبر نرسش شکستنی هالک: کلام کمینش از رضای کبریا بشکستنی
تفت الیك وندای سبب ند آتش در بدای و صف شایش لا یخف
شأنه علیک: دایمیکه از انقلاب حوادث گردنین تغییر برچهره جلال دایم
اودنشیند: دیده ادرکت عکس چهره خیال جمال اودنشیند: متعبر برخ
جمالش الکبریا و دایم: مظهره صید جلالت العظمة از ادای
و دست میدان کمالش لا یغنی ارضه و سماه جل جلاله

شد

بسم الله الرحمن الرحيم

نهی حمد و ثنای بی حد که عاشقان وادی امن را بطور محبت راه داده
و حسن نماند فراق از منیع فیض آب پاری افانیه حیات ابدی بخشنده
و زری سپاس قیاس که محبوبان خویش را بنوارش بچشم و بچشم و بچشم
چراغ دل را نورانی ساخت و از حیرت بفرمان وادی معرفت بگویم
و جوی از عرفان است که گشت که ماعز فناء حق معرقت و از وادها
در کاوه عظمت و جلال با دنی طاعتی را نشسته که ماعبد فناء حق بخشنده
پادشاهی که در سوادق لم برنی بفروایت معروف است و در سوادق
بوجدانیت موصوف: صدای ملکوتش فی الله الملك وندای
جبر نرسش شکستنی هالک: کلام کمینش از رضای کبریا بشکستنی
تفت الیك وندای سبب ند آتش در بدای و صف شایش لا یخف
شأنه علیک: دایمیکه از انقلاب حوادث گردنین تغییر برچهره جلال دایم
اودنشیند: دیده ادرکت عکس چهره خیال جمال اودنشیند: متعبر برخ
جمالش الکبریا و دایم: مظهره صید جلالت العظمة از ادای
و دست میدان کمالش لا یغنی ارضه و سماه جل جلاله

بازدید شد
۱۳۸۳



کتابخانه مجلس شورای ملی	
شماره قفسه	۵۹۲۵
شماره ثبت	۱۳۰۲
تاریخ ثبت	۱۳۰۲
تاریخ امانت	۱۳۰۲

این کتاب در سال ۱۳۰۲
در روز دوشنبه
در کتابخانه مجلس شورای ملی
ثبت گردید
توسط
رئیس کتابخانه
۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۹۲۵

وَعَمَّ قَوْلُهُ وَصَلَّاهُ صَلَاتُهُ رَأَى أَيُّ ذَاتٍ تَوَكَّلَ مَالِكٌ : وَي
 راه روان کوی عفت مالت : من وصف تو را کلام تو بخوانم : آنست
 الباقی وَصَلَّاهُ هَالِكٌ : وکل زبان صلوات و اذیات و غیرین
 شجاعت زاکیان نثار روضه مطهره و مرقد مطهره فافله سالار عاشقان کرد
 و پشتر و سالکان آگاه که پیوسته آن و که وجرت را بمقتضای
 و طلب علی رسانیده و سرور مجر وانی که دست خدایه کان و دکان
 بمضمون دشتین دو جهانی فایز گردانید : و حاجی شوق مشافان
 درگاه باب رطب اللسان موعظه هدایت اثر بگردش و جد و جد و جد
 راعی ای ختم برسل ردکن سرمایه دوست : افلاک کی منبر پاید تو
 گزیده نور ساید نباشد چجب : تو عرشی و آفتاب در سایه توست : یسایم
 در هیچ سلام و صلوات و شریف لطافت و لطافت رحمت و سلیمان
 نثار رواج مقدس آل و عمرت او که حایق شماسان سر لایه
 دراه نمایان مالت ملک و ملکوت و پشوانان عرصه جبرستند :
 و علیهم دار الرقی در شان ایشان : و کلمه یقین زبانی که در کف
 سر و ارشان صلوات الله و سلاطه علیهم ما دامه الاکمال
 دائره

دائره و ما ذالک الا کواکب سائرین خصوصاً طلب الرقی الدوزن
 و قلم الجنته و التبرکات خلقه فلا فصل سید الاصفیاء
 ابن عم المصطفی علی المرتضی ما دامه الابرار و التمام راعی
 اوصاف علی بکشتگو ممکن نیست : کنایه سحر و سحر ممکن نیست : پسر
 علی بوجی کی دانم : اما دانم که مثل او ممکن نیست : و بعد این چه بگوید
 است در بیان آنکه وجد و سماع و عشق و امثال این اصلی دارند بیل
 عقلی عقلی و اگر بعضی اینجی بخود بدینند فدی و حقیقت آن ندارد
 و این رساله که شیبی بفرست لکن است مشتمل بر صد و سی و سه
 فصل و فائده مقوله در بیان وجد و وجد و وجود فصل اول در بیان آیات
 و احادیثی که دلالت بر اثبات وجد دارد فصل دوم در بیان جوارح
 و دوری از عارفان بر بیان عقلی فصل سوم در ادب وجد و سماع چنانچه
 از اکابر دین نصیحت رسیده و در حق محلا است خامه در بعضی مضامین
 و مواظبت از ائمه پدی علیه السلام و کلام حکما که حقیقت از شکلی نبوت
 و سیرت پنا اقتباس نموده اند و یا لله التوفیق و علیها التکلیل
 مقوله در بیان تواضع و وجد و وجدی بجای وجود مقام میگوید

چنانکه وصف الصفا است بدانکه چون تواجد از باب تعامل است معنی این
 این خود را بوجد داشتن از قبل ماضی که ماضی را بخوبی بشناسد پس
 در اینجا نیست که بعضی دعوت نفس و هوا یا کلف و خود نمائی و اما
 چنانکه شیوه ارباب تکلف است چه در شاست که آن اقتضای اعمی بکاف
 من التکلف تخلف طور ارباب بقوف نیست بلکه بوسط حضرت و دنا
 بنده که سوابق اعمال و افعال و کثرت ماضی است بصورت قضیع اوقات و شیب
 احوال و غلبه اندوه و محاسن و مسکافات و سعی و مجتهد در تدارک ماضی
 یا بر آنکه مستعدی چون در مقام توبه در آید که عبارت از توبه است از
 ایام گذشته و غم خرم بر بخردن مصیبت در زمان آینده است که بکار گزین
 کرده و قضیع تلف کرده خود افتد البته دردی بسوزنی ماضی و خوشه
 و هر کس دردی بسوزنی دارد و از قبل در چشم و سر و گوش حرکتی داده
 و ناله از سر نرند و اگر در دشت بد باشد بالتاب و کرب و اضطراب بی انتجا
 یا بهیبت گریه عارض شود و دست بر زانو زدن و امثال این از اوصاف
 میگرد و یا بهیبت و مغررت جناب حدیث و شیب نجاشان و غرض
 ایند که کما که حدیث بانویازی که بوسط صدق نیست و صفای طویند

خدمت در ایشان و شوق صحبت ایشان کرد ایند و بر جیره زرد و سفید
 و شیب و عشاق نوای آه و ناله گریه و طومار طاعت علی در نور و دو با صید
 لغت و طبع دلی کرد و اینکار کرد و سپست شیب و متعجل و جد و حال شغولان
 فارغال بسوز و کداری بال غفلت پر دازد آید و بعد فوت خود حرکتی
 با پس کن شود زیرا که حال هنوز مقام او نداشت و این شیب و سیرت
 سلوک ملائمت و نوا و کان و سنان عشق و محبت منسوبت و در ایشان
 مرغ و شب و مجوسب تا وجه که معنی آن دلعت و در باطن و رسیدن است
 و در اصطلاح اینفر قاعده عبارت از حرکت و اضطراب است که در حق جمیع قزان
 یا بهیبت یا ذکر خدا باشند کلام اکابر علم با سزا یا اکابر دین و فایده این
 طریق حق و بعین عارض الکت راه حق میشود و بعد از آنکه سزال سلوک هر فرد
 بهیبت مقدم صدق و بی و بهیبت علی کرده باشد و مرکب ریاضت در مضار
 مجاهد نفس و هوا باشد و ترس است از اظهار ادب و با کمال رنج بدین
 ادعیه و ذکر و در علانیه و اسرار آید و سر مدبران و صندان عجب و در غیبت
 و در بار آید از خدمت و در خلوت و جلوات بید و مت ذکر و عبادت شیب
 نموده و زلت و کسب حطام کانی را حکم حب الدنيا را سبب کسب حطام

در آینه دل زود و با حکم من ملک مستیانا و حد و حد از نیت من
غیر شریف و حق محبت الهی بود و حکم من قسری با با و حج و حج
از فیض یا من شوق معرفت با شای بر دل او در کثرت صفای راحت
خواطر او از نیت محبت من متعال پر شد و صیقل ز جلال پیدا و
از صفای زینت معرفت دو احوال بر نور پیدا و با خود در نوعی شوق
و با چهره زو که از بنو ای مطهر که در منی بر آتش شوق او زنده شادان پس
ناله آشنای از مجلس اعلی دل صدای مکرش جان او رسیده بصیرت
او بنور کشف مکتب کائنات و در پنجم صور و شایع عالم خلق که جاب است
برستی و اسرار و وجود در نظر معرفت او بر آفتاب حقیقت شایع
مناب و در ظهور و حدت حقیقی حجاب با بر آنکه هر چند صفای در کشف حجاب
کثرت صفات و ثواب اختلاف اضافات از نظر خود او بر رفته
لیکن چون هنوز از بقایای رسم وجود که تحت حقیقت مضبوطند در دیده
عیان او غباری در بصر جان او است باری باقی مانده چرا که مقام فنا
فنا و محو است باری و صفای صفای را میسر و ممکن نگشته سوزش شوق
در شجره وجود و حقیقی بود و بنور زینت محبت در خود بخت بر میدن دم
مطهرین

مطهرین خوش الحان و چرخ چشم من آن ذکر حمان باللقاب و انما لال
و قطش و ششال در آید یا چارسو کوی علی کوی مطهر آید در پیش
مرحی جریش و بلای خود را و انی جز فانیه مله لا جرم بان نوا میترنم شود
بای با او که غرض سبزه زرش خوش است و مرحوم کند و سبکدانش
چرخش شش لکان بر روی بنان و فربانی عاشقان کبریا شش خوش
سین الک ششان محمد و سبزه شش شش محبوب با ششانی سبزه شش
کلی در کبر و حدت و انقادی بقایای رسو مطلق در جلوه نوا حدت ارا و
یا مظلوم سبست دست بر دست زنده و با سبزه و حال محبوب با شش
هوا پرست از دوق چنان میبضد که مکر در آغوش معشوق است و از شوق
چنان میماند که کوی در شعله آتش حرام محبت و فانی است و خدا و مرق و حال
و حال او و رای مقال و کوشیک او بنو ای رضی ای کوبان است و آن
چهار و با از شوق بر جان است **فرد** و دوق می غنای برستان نه
وین جام بکام می برستان نه **صلی** در منی حال و وحید الکین
و العین ذکر خود را به عبد الله انصاری علیه الرحمه و النعمان با سواد خود در او
کتاب سبزه نال السابین ذکر کرده و هر چند از نظر فانی فانی است اما چون بچشم

فرسپ بحدیث عمو است که از طریق خاصه است بعد از وقت که در سجده
بر بنو که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و استبقی المقدم و
قالوا یا رسول الله و ما المقدم و قال المقدم و ان الذي يمشي
في ذكر الله يصنع الذكر و عظام الله في انفسهم و في انفسهم و في انفسهم
معنی صریح آن است که فرموده و در بر کایات و خلاصه و فاد و معنی
عالمیه آنست که صلی الله علیه و آله و سلم و ان الذي يمشي في ذكر الله يصنع الذكر
پیش از غیر دون کبر را با فتح آن پس حجاب پر سبزه که صفت معنی
این کلمه سبزه سبزه و آن حضرت فرمودند که ای اهل بیت از آن و لغت
معنی کلمه است بانشاط یا حقیقت معنوی آن و این اصطلاح در حدیث
عمر در حدیث عمو خواهد آمد پس ادا آن است که از روی شوق سبزه و معنی
حرکت میکند و ذکر خدا و غایب و فرود گردن برین زیات آن است که کلمه
و ذکر ایشان معاصی بنابر این می آید و در مقام کثرت مردم از یاد
که اگر ان باشد سبزه باران و فاد و فاد و اهل غفلت و سبزه و سبزه
مفهوم از حدیث شامل حال هر که از روی شایع و شوق هر کس میگوید انعم انعم
حرکت او بر سبیل و جدا باشد با بر آن وجه که در ذکر می باشد و این نوع

و بعد حال منظر طمان این راه و شش فان بر قرب درگاه است که هر چند در سبزه
قطع تعلقات و نفی تعلقات از هوا پریده اند و در هوای فراغیالی پریده
و از باری تجلیات آسمانی پرشور و از شوق قطع تعلقات صفای میروند
لیکن سبب بقایای بعضی از رسوم وجود و عدم بقایای غبار غریب
از دیده شش و تجلی ذاتی متجلی شده و اند و در مقام فنا و فارغ و ممکن
گشته اند چنانکه کثرت هنوز در مقام الی الله سالک معراج تجنید
و در سبزه نال و احوال محتاج به تبدیل و تحلیل و حدیث عمو این بابو به
در کتاب توحید بسند او و در سبزه نال منموده قال رسول الله صلی
صلى الله عليه وآله و جعل عمو و امين يا قوم يا قوم يا قوم يا قوم يا قوم يا قوم
العرش و اسئل الله على طهر الخوف في الاذن التقلي الشايع
فاذا قال العبد لا اله الا الله اهتدى العرش و تحرك العبد
و تحرك الخوف فيقول الله تبارك و تعالی اسكن يا عمر يا عمر
اسكن و انت که لغیر لغایله و اما وجود که در لغت معنی سبزه و
شدن و بودن است و در اصطلاح اینفره عبارت از فقر و فتن و اولو
الالباب است و انقاش و شش نالشان بخفت و سبزه نال

۱۰ اینان جمیع است اسرار است و جان ایشان مشرع اند و ظاهر ایشان تشبیه
 بفرشتگانند و مستورند و باطن ایشان از تجلیات انوار و استی
 معیش همه در جام محبت از دست ساقی باقی و سقاهنده و هبیه
 مثل باطونیه نوشیده اند و صفت قرب بر احدی شایسته و یلیکوت
 و ثبات باطن و پشیده سیر ایشان من الله و فی الله است کما هی برین
 و کما هی قرب درگاه است که خلوتین قدم صلت ایشان در مجلس
 سماع اغلب اوقات متکمل بشیند و طالبان از ایشان هرگز به دور نیستند
 نه آنکه مانند بعضی تشبیهات مبطل خصوصاً از حال و وجهی خوارانه
 و قصد تفوق باین مکتب از اقران ممتاز و مستعلی دانند که آن ضعف
 خاصان نامقام و مغروران سودای عالم است بلکه ظاهر ایشان متکمل بر احوال
 و باطن در غایت شوق و اضطراب و شل و شال و غلغل و غلغل
 رسوخ است که بصورت ثابت و مستقر نمایند و بعضی حرکت و سستی
 و خجسته و غلغله از احوال خبر میدهند که توفیق الحجاب تحسبها جلیه
 و هی متحرک الشهاب یعنی مینویسد که در چاهک سبیلاری سبیلان
 و مانده اند و حال آنکه آنها در دور و حرکتند مثل مرور عت این در هوا

غرض

۱۱ غرض آنکه حرکت این تنگات در باطن چند مفصل از بی و فقره مضل و محبت
 لم یزل و تالیع تجلیات و تقاریر و اشکات ذات منافی و باین سکون و کلین
 ظاهر ایشان در حین سماع لغات و در ذکر ارادات نیست و کما
 باشد که حرکت آبی بواسطه تعلیم ذکر مریه ان یا از الله انکار مستکران
 و معاندان ایشان از این حرکت آورد و آثار بركات بر حرکات ایشان
 مرتب شود و زبان حال ایشان درین اضطراب و کشتال باطنی مقال
 از خلق و اصحاب و توارکشت و حجاب نبیره در باطنی بایر و در شل و شل
 دارد که کسی سینه ندانده و رمانی دارد و داغ جگرش نهفته در شش دل
 شمع از چهره شعله رگشمانی دارد و احوال مستحسان بطریق و مایه ان
 بتمام توحید و تحمیل که بعد از اتمام سیر الی الله ممر و تحلیل و تحلیل
 اخلاق مرضیه بناید تغییر و تبدیل و تحقق یقینا و فی الله و بقای بقایا
 وجود از حق هستی سقار و حوی محض نسبت و استبانت فانیه
 ایشان از آرایش غیرت پاک کنند و بر شیب بقای باند محسوس
 مفران افلاک گردانند اگر درین صورت بنده بحال او را معلوم حال
 کرده باشد سلوب از تصرف و کشتال نه باحوال خلق بچون و نه کما

۱۲ یعنی و ای کسی که ملکه او چاه و دل که قنات و درشت باشند و لایالی
 از ذکر خدا آن جماعت در کماهی ظاهرند و خدا یغالی فرستاده است
 بهترین مختار از حالات که آنجا شایسته العلی و منافی الآیات است
 در علاقه بلاغت و نهایت بیان است معاند که بپیشش و شمر بره
 سیاه از شنیدن آن پرستهای آن جماعت که بپیشش از خداوند خود
 پس هم میگردند و پرستهای ایشان و دل ایشان متوجه ذکر الهی
 میشود و این ارزش و نرخی دل و سبب و رعنا سبب هدایت است
 که خدا بایشان گردانده و خدا هر که را میخواهد هدایت می کند و این یک
 مرتبه از مراتب و جده است که مؤمنان را حاصل شود و الله الاسلام
 در کانی در باب علامات مؤمن و صدق در امامی از حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام در حدیث طولانی نقل نموده اند که شخصی عابد صوفی در آن
 که تمام نام داشت از خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سوال
 از مؤمن نمود که وصف مؤمن را از برای من بکن بگوین چنان روشن شود
 که گویا آنرا می بینم حضرت شروع به بیان اوصاف مؤمن فرمود و در انبانی
 آن تمام چهره شسته و بعضی گفته اند که مرغ روشن از روشن طبعان چاه

و دیگر بسیار و در سیر فی الله بنان و اورا و ای خبر نمائند و اگر حرکت
 الهی برای صلیت عام از غلبه حال و شمام صیانت کند و با حایل
 امانت پس برای تکمیل نفس خود و اکمال غیر و تسلیم و ارشاد و مستد ان
 این سفر و سیر و باطنی فرستند تا بمانند انبیا و اولاده بی و وضو است
 یعنی و فرقیقت از شایخ و اولیا و کبار و طالبان و مریه ان را در علوم و احکام
 شریعت نافذ و در سنین و قواعد طریقت فایده و در شکلات و محصلات
 نوادی حقیقت و اگر که در باطنی خسار بی کر خط و خالشن قلم است
 غار کر و رفیق باطن ارم است بر صورت خوشتناست شش که چهر
 به پیش رخسارش بگویند که است فصل اول در ذکر دلائل و صبر و حال
 و عشق از آیات و احادیث هر چند بایسل محتاج نیست باصل حواد
 و بر مانی دلیل است بفرموده و دلیل مذکور میشود قال الله تعالی
 و لیل العاصیه قلوا لهم من ذکرنا الله اولئك فی صلاتهم
 الله نزل احسن الحدیث کما بامتنانها ما ثانی نقیض
 و نه جلود الدن بختون و تمام تم نلین جلودهم و قلوا لهم
 الله فی الله ذلک هدی الله هدی به من کشتا

یعنی

۱۴
آخر این حدیث آن است فصلح هام حجة منيا عليه فقال
امير المؤمنين عليه اما والله لقد كنت احافها عليك
فقال هكذا يصنع المواقفة للباينة يا هاهنا فقال فاند
ما بالاك يا امير المؤمنين فقال ان لي كل شيء اجلا
ان تعذني وسيا لا يجاون فهدا لا تعذني فقال
على لسانك شيطان يعني راوي كذبت چون حضرت امير
عليه السلام صفت مؤمن بگرد و آن انا جام فریادی کرد و سپس
اقدام و روش بطن اصلی رفت پس حضرت امیر فرمود که آگاه باشید
که من ترسیدم که با و اناب این سخنان نه شده باشد بعد از آن
فرمودند که چنین میکند موعظه خوب بجا می آید اهل آن باشد یعنی
صاحب نفس زکیه و قلوب واسعه باشد پس آیهن کو که از طایف
بود همیشه ارضی که چرا چنین کردی که در این بحالت انداختی هرگاه بود
میسر رسیدی حضرت عتاب بر او فرمود و فرمود که خوشتر از این
قبیل حرف من به کسی که هرگز اهل و وقت معهودی هست که
از این تجاوز نکند بهر کسی که شیطان این را بر زبان نوداده است و آنچه

ولایت

۱۵
ولایت دارد که چنانچه گفته که علی بن آن عالم دارند و وعظ از خطبه در میان
مکن تا که کار بغض روح یا سپوشی می انجامد و هرگاه کار یا چنانکه که هرگاه
نمیستند از و سرزنه که از او جدا شوند و نیز فقه الاسلام محمد بن یعقوب در باب
مذکور از حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام نقل نموده قال
صلی امیر المؤمنین علیه السلام لم یزل فی موضعهم حتی صارت
الشمس قد مرح فاقبل علی الناس بوجهه فقال صلی الله
عليه و آله و آله لقد أدركت فیما یسبون لیرتیم سجدا و قیما
یحالفون بین جباههم و هم یخیمون کان زفر لثا و فی اذ الحنجره
لذا ذکر الله عندهم آماد و حکا جسد الشجر کافما القوم هانوا
عافین قال ثم قام فنام و فی ضاحک کحی فیض یعنی حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام نماز صبح را و فرمود پس نشست در موضع سجده و گفت
بود تا آفتاب یک نیزه بلند شد پس دیدی بر دامن خود فرمود که بخواب که
دیده ام و میرا با جماعتی اگر شب بدون آورد و اندکی خواب کرده باشی
لیکن بجز سجده و عبادت شتوای نه ده اند و بچند که مخالف مسلمانان
و از او کتاب باشد از آنکه پشانی بر او نهاده فاس نکند آینه اند و یا کتاب

۱۶
از جمله باشد چنان حالت میان هر دو مقام نیست با این معنی نوشته است
و حدیث حدیث آواز آتش جهنم در گوش ایشان است که یکدم فاعل نشسته و هرگاه
ذکر خدا را ایشان نکنند بجز حرکت درمی آید از نسبت و حکمت الکی همچنانکه در حق
در وقت باشد حرکت بکنند و میل باطراف و جرات بسیار و شایخی با یکدیگر
مشابه هر مسئله که در آن وقت میگردد و حرکت و درمی راوی گوید که حضرت از آن
مکان برخاست و یکی او را خداوند ندانند آنکه از آن سرای فانی بیاید باقی احوال
فرمود و از حدیث و امثال ایند ولایت دارد که جمعی آگاهی دارند که سائر سلفین
متم حرکت از ایشان سرزنه از غایت و درستی و آنچه باقی کی که از او
و جسته نبوی و کشته باشند از ایشان سرزنه که گوشه در کشته باشد و جسی او کتا
چون کشتن بود که بی سجد ملک از کمال شل بهم بار و بر رویه نشسته و هیچیک سجد
دارند از اصلا حرکت نموده و این همه و جسته اگر کسی گوید که شاکه که هرگاه
آگاه باشد سائر شده حرکت بکنند پس آنچه که حرکت بکنند آگاه نیستند
و اینها فی عرف آخر است که هنگامی که حوصله دارند حرکت بکنند و جواب آنکه
مستحقین هم از جسی که جمادیت ایشان غالب است صلا سائر نمینند
و جسی که حرکت از ایشان سرزنه و جماعتی که سائر نمینند و قسم اند که حوصله

دارند

[illegible]

الزود ولها قلادة الخنزير وفيها رضع الطيرين وجهها بذكر
الموى قلنا يا رسول الله من الذي قال الشاهد القابك
فمنعني افرغ قال لا تغفل لها وسط حارته ويوجد فرايا اليها
المؤمنين عليه السلام وشب ولله الاسد فاحذر انسه فوج
في حجره ومنع وجهه عجماء قال ابن كثر قايما بين يديه عليه
عليه السلام فمراصد فقال عليه السلام حذرين ارجوا
فاشدني عينك فلم ازل التمس بافي تمرى واذا رسول الله
صلى الله عليه وآله قال لا ياكل خدنا ما غفلت بذكره وجهه واجمعه
في آفة فاشفي به قلنا انت به مسك ابي فقال ورثه عليك
فعلك ذلك فافاق من عشرين حصي من مسك ثم فاحذر
علي بن ابي طالب يصوته ووهب بين يدي رسول الله فقال
كف وصك فقال خطا عن حجابا كان محجرا وكف عن
عطاء كان مكتوبا فابنت علام الغيوب تجلس جولا واستو
المن اولا فاشهدني واراني الوفا ثم انت قد جسدت في ثلة
شعر طوب الخارض لها عيوننا نرى ما لا يراه الناظر

وَالسَّائِرَ قَدْ بَيَّنَّا جِي: يُعْبَدُ عَنِ الصَّكْرَامِ الْكَافِيَّةِ: وَالْحَمْدُ
فَلَمْ يَغْبِرْ بِش: إِلَى مَا كُتِبَ رَبِّ الْعَالَمِينَ: وَتُشْرَحُ
فِي وَبِأَمْرِ الْخَلْقِ طَوْرًا: وَيُشْرَبُ مِنْ شَرْبِ الْعَارِضِينَ: فَأَوْفَرُوا
الشَّرَابَ لِمَا صَدَقَ: يَقُوفُ عَلَى عُلُومِ الْعَالَمِينَ: شَوَاهِدُ
عَلَيْنَا فَأَطَقَاتُ: سَبَّحْتَ كَذِبَ دَعْوَى الْمَدْعَى: بَعْنِ
جَابِر كِتَ: كَمَا جَامَعَتِي سَجْدَ رَسُولُ اللَّهِ: دَرْدَنُ دُرْدِيمِ وَحَضَرَتِ الْمَامِ
الْمُتَارِقِ وَالْعَارِبِ عَلَى ابْنِ أَطْلَابٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدُرَانِ أَنْ جَامَعَاتُ بُوْدَنَ
وَدُرْ تَوْجِهْتِ جَانَهُ وَتَقَالِي تَابَاتُ كَلَامِي مِغْمُودَ غَرْبِ كَمَا زَكِي: بَأَنَ رَيْتِ
كَلَامَ شَنْدِيهِ دُرْدِيمِ وَحَارِثَتِي دُرْمَانِ مَا بُوْدَاز تَابِتِ كَلَامِ أَنْ خَضَرْتِ حَارِثَةُ
فَرَاذِي سِرْزُ وَبُوْدَ دَرْدَنُ وَجُولَانِي نَهْمُودُ مِثْلُ آسِيَا كِيدُورْمَانِ أَنْ
جَامَعَاتُ دُرْحَالِي كَمَا أَتَابَ دُرْدَلَايِ سُرْدَنِيَابِ كَرْمِي بُوْدُوزْمِنْ دُرْدِرْ بِرَا
دُرْدَنِيَابِ حَارِثِ ابْنِ عَبَّاسٍ مِثْلُ كَمَا كُفْتُ بِأَمْرِ الْوَلَفِي حَارِثَةُ وَرَحْمَتِي
كَمَا دُرْمَانِ مِثْلُ سَجْدَ مِثْلُ آسِيَا حَضَرْتِ فَرْمُودَنُ كَمَا فِي هَيْتِ كَمَا دُرْدَنُ
بِهِ دُرْدَارِي شَبَّ مِثْلُ وَكَسَلِي كَمَا شَبَّ دُرْدَنُ دُرْدَرِ سَبِيدَهُ مَا دُرْدَارِي شَبَّ
كَمَا حَضَرْتِ صَدُورُ دُرْدَلَايَاتُ وَخَضَرْتِ مِثْلُ وَرَاثِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سرف

شرف پیران آمده مقدم مبارک در مسجد نهاد و گفت گوی ما شنیده و خوش
شما چنانکه رجاء دارد که در احوال این گروه شاید آسیای شوق و اوصاف شده
بگوش آورده و عیان ذوق به دست سینه آورسید و آسیا داد که از امل
اعلام برسد خود او سبک کند که از این است که از غلبه فیض که از سبب او اعلای
یا ورسید و مغلوب فیض شده و عیان ترست یار از دست و اوست
در اینجا حال که مؤذن آن سرور است اذان و اقامه نماز گفت و حضرت
و اصحاب بجا نشین شدند و حاشا در همان گروهی بود و اذان و اقامه
و نماز حاضر نشد چه از غلبه شوق انقضیه که نماز تأخیر شد و در حجاب خلعت
محبوبه شروع ننموده بعد از فراغ از نماز جماعت بیست و پنج مرتبه آن
سرور ~~فرمود~~ رفیع و چون حضرت فرموده بود که آسیای شوق عارضه بگوش
در آمده و در آنوقت بجهت قیام نماز فرصت سؤال نبود حضرت امر فرمود
در بیوقت فرصت سؤال یافت از آن سرور عرض رعای حاشا را تا بخواهند
حضرت ^{فرمود} فرموده آن آسیای شوق ملک آن رستی و صدق است
و ظب آن که آسیا در آن سبک رود و در میان ساکن که عمارت از کمال
علیه باشد و حق و محبت حق چنان و تعالی است و عیان آن آسیا است

۲۸ که آن حق است نه باطل و از روی که ازین آیه حاصل شود و صوح غرق و دریا
در راه یافتن بجانب خضالی و طریق سلوک باطن بدان درگاه است و در آن
که در آن آیه یا فرموده معنی میشود و هر ای نفس است یعنی خواست نفسانی از خود
دور کردن است و هر ای میگوید که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدیم که گفتم
که بزرگوار است که از آنکه اگر در این معنی مدور باشد فرموده که شخصی که پیوسته
بصیرت و در شایسته و حاضر است و از دیده بصیرت چشم سر غایت است
یعنی کسی که چشمش ظاهر در حق میبیند و میگوید که پرسیدیم در چه وقت ازین فارغ
میشود و فرموده که دیگر شغلی ندارد و همیشه شوق او را نوعی گرفته که ازین فارغ
شود و این آیه را در این بر زمین برده و در شایسته ایجاد دیدیم که حضرت
امیر المومنان چون شایسته که جمله بر چیزی کند فی الحال چوب و بر سر عازله آمد
و سر او را از روی مدالی در کمال و مبارک خود گرفت و بر او مبارک خود
کرد و از صورت حاشه پاک نمود و این بن مالک میگوید که در روایت
در خدمت حضرت امیر المومنان که نشسته بود و در آنکه کسی از درویش
و کشته میسر است حضرت فرمود که در خدمت من که در خدمت من که در آن
جوانان میسر کرد و در او را و نو نای چشم خود کن پس فرموده است حضرت چنان

که

۲۹ کردم دیگر و در دست باقی عمر خود گرفت چنانکه در این زمان رسول الله
فرمود که ای بلال طری از آب بگرد و دست دردی حار را بشوی و آب
دست دردی حار را بشویش را پیش من آور بلال میگوید که چنین کردم
و آن آب را بخدمت آن سرور آوردم حضرت رسول ص فرمودند که قدری
از آن آب بر حار را بپاش بلال میگوید چنان کردم حار را از آن چوشتی که
داشت بر جوش گشاده و از شایسته که نیت بجانب حدیث از غلبه شرقی عازلی
اوست و در پیشیا گشت بعد از آنکه حضرت امیر علیه السلام باز و نای حار را
گرفت و آنرا خدمت آنحضرت ایستاد و کرد پس حضرت رسول ص از او
سؤال فرمود که مواصلت تو با بجانب چگونه بود حار را در جواب عرض کرد
که هر جای که بود در کف من شده و محجوب بکشتن من پس عین بصیرت
نه به بصیرت مشا به جانب علام الغیوب نمودم و چرا که چشم چشم
دل نه چشم من مشا به نمودم و در وسط کلام حستان که میگوید که
قلب العارفين لصاحبه حاصل که حار را میگوید که حجابها و پرده ها
از دل من بر کشته شد و از انوار الوان رسد اوقات محجوب دیدم و در
دیدن آن در ششم از غلبه شرق و حلویت فیض چنان شدم که خان آسمان

۳۸ از قبضه قدرت من پرورفت پس جوانان را اندام من از جانب حق قدرت
بر جوانان و بر شوق من میرسد و او را بالوان محمله میدیدم پس درین وقت
حستان بن ثابت که از مداحان حضرت است کلمات بود و آن سرور
صلوات با و عایت فرمود و صاحب مقام این آیات فرمود که معانی آن
بالفاظ پاری نیست **شعر** دیده و دمای اهل حق همیشه روشن است
زان سبب پیوسته و میروند و بدن دیگران باز بان سرناجات الهی
تا سجد بندگان که مرا کاتبان با پر پی بال سوی عرض رحمان پیوسته
در رضای روح طهران میکنند آن پی بران در دامن ملک فارغ بر سر خود
هستان شرب مای از شراب ثباتا میبده و از شراب بشار از زبان رسد
قایم از این شایان در معرفت بر عالمات شایان و از این باران بیکبار
هر چه چنان است ظاهر دعوی آن کا زبان اگر کسی گوید که از خدمت
در کتب اربعه نیست بلکه در کتب فقهی و حدیثی چندان شکر ندارد
پس چگونه نیست حرکت و جد و جاسع تواند شد جواب آنکه این معنی است
مرکت از حرکت و چوشتی و مغر و دان این کتب اربعه و صفات معتبره
هست اول حرکت در حدیث میباید و کما یکید شکر کثرت که اعم از حرکت

دوری

دوری و غیره و در پی است و چوشتی و صیغه از من لا یختره العقیه در باب
حضرت خیرالست آیه از سماع اذان صوت بلال و حدیث اهل علم بلا شنبه
ثابت پس هیچ جزئی از این آیه که در کتب بدین حدیث معتبر است اگر کسی گوید
که حکم کل غیر حکم جز است جواب آنکه در علم الهی ثابت شده که در جالی است
که حکم مندرج است التکل و التکره باشد مثل آنچه ذکر کرده امانی شخصی را سب
نیکند و کل کرده مان سب سبکند اما حکمی که از این قبیل باشد نیستند
بجیفت و ما نسبت باشد حکم کل و جز و کی است یعنی کسی که بختر آب سب
و تر است و دریا مای آب سرد و تر است و کسی را سب سب بگوید که این
یکباره آب که سرد و تر باشد چه لازم که هیچ آنها سرد و تر باشد یا آنکه اینها
تبرعات و قاضیات است و دلیل بر ثانی حرکت است در ثانی ذکر
خصوص با وجو حدیث ذکر هر چه حسن علی حال اگر کسی
که چون حضرت موسی سؤال کرده بود که من در بعضی مواضع واضع و بعضی
که خود اجل و عظم از آن میدانم که تو ایاد کنم در مواضع غیر لطیف از حدیث
قدی نازل شد جواب آنکه مقرر است که مدار سب سب طایفه جواب است نه بر کمال
نی چنانکه آیه انما الله در باب بی صفا و مروه است و جلالت در حدیث

خلقت و اصل خود و الارطوب غریبی حضرت می باشد و پادشاه فرمودند که درختی
 خوش بخواند که ایشانرا سردر خسته و گشاده رخ از نو اجد و حرکت کند بعد از چند
 ساعت که خرد از سر آن کشیدند از آتش بشی که ممنوع از اطعام آنی بخونه
 سوختن بجهت بر طرف ربانی مساکلت راه حق را از حرکت دوری حاصل
 نفس زن در سریع در حالت کرمای شدید بی حسنیار است برین باشد که
 وجد و حرکت دوری حاصل دارد و مختص که این حرکت در حالت بی حرکتی
 و دلیل ثقلی نیز می است چنانکه در یک محتره و دست واضح که پسین
 مدح میفرماید که جمعی سست که نزد ذکر در حرکت میکنند چنانچه شمع و دست از بالا
 اینجا که فرموده و یکد و ن حکایت بد الشجر چنانکه در سنت قبل این و اگر کسی این
 حرکت را ساقی کرده بر خود نه و بعضی بقاعده و اصل این نیز بد چنانچه نماز
 بعد از هر دو ابتدا فصل اعمال است اگر کسی نماز را بر پا کند و دست بسیار باشد
 که سست نیست و تا اصل و حقیقت نماز از خوبی و خصلت بیرون نبرد و در چنین
 نماز جماعت سنت است و در حدیث و از هر که که یکتا نجات حیرت از
 بیست و چهار نماز فرای مال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رکعت
 مع الیکما تحریکین حسنه و عشرین رکعت فرادی بلکه بعضی از ارباب

و لالت دارد که بکرکعت نماز جماعت بهتر از هزار رکعت نماز خلوت است چنانچه در
کسی سئل الکحکامه در وی حدیثی که در آنجا نماز کنیم افضل است از نماز در وی نماز
به خفای حدیث است که بکرکعت نماز در مسجد که در نماز هزار رکعت نماز است
و بکرکعت نماز در مسجد رسول معادل ده هزار و بکرکعت نماز در مسجد اعظم
معادل صد هزار و بکرکعت جامع هر شهر معادل صد هزار رکعت و مسجد حمله
معادل پست و چکرکعت و مسجد با دار و رکعت و نماز نذر کنی بهمان بکرکعت
محمود است با وصف ابن فضال بوسط یعنی آخر اقصا فاسده مثل معروف پیش
نماز یا استوری دیگر پیش روزه اگر کسی نماز جماعت عاصه شود باصل فضیلت
صفت نماز جماعت نیز بدست چمن طلب علم بغایت معروف است حتی آنکه
در حدیث وارد است که ملائکه بر ویال خود میگیرند اند که طالب در طلب علم
قدم بر آن گذارد و هر چند دعا از برای طالب علم میکند حتی هر چه در سوره ای
مسکون است و لم یدر در یاد و در دست میگیرد می شنید با سقاوه علم ملائکه
جناح خود کند که سقاوه آن طالب علم باشد و کجاست بر خوشتر است بخت
این را که اندک که ملائکه بال بین کرده و خطای هم آورد با وصف این اگر
کسی بوسط تحصیل آخر اقصا فاسده طلب علم کند نه بوسط رضا یا خدا و ادا

جمله افاض و تزکیه و تنزیب آن و نه بواسطه ذات جلیل بر آید آن حضرت
طلب علم بغایت مذموم خواهد بود و لازم نمی آید که طلب علم مذموم باشد
و اشغال ذلک و هم چنین مختصات که بغایت مذموم است و مدار ایشان
مقتضای حدیث معادل مذموم نخواهد است در شان خضایت که اگر ادا
مات فیه فثم فی الاسلام نذر لایستد هاشم مع بود افتاء
مخالفین که از مدارک شرعی که لازم اهل صحت است اخذ نمی کنند
و بعضی من قال البیوت من اهلها از آن وجهی که باید سائل اخذ
منسب نمایند بغایت مذموم و مواخذند و ازین لازم نمی آید که اصل فیه
و ضایع باشد پس اگر مشتبه بنا کرد در واقع عارف باشد بخود و عارف
بند و در اجزای زند با اختیار آن حرکت لغو بعد ابعایت مذموم و مانع
خواهد بود اما و حدیثی اصل نخواهد و شش زدن و همچنین برین نکاح
باید کرد که اصل دارد و اگر کسی بر خود بندد و خواهرش بهر خان بهرساند
لازم نمی آید که صحیح زدن و چپوش شدن بی اصل باشد چنانچه در کتاب
من لا یحضره الفقیه و است شده که بعد از انتقال سید کاکیات از دار
عز و سلمی و سرور حد و زهد بی لبال که مؤثر آن آن حضرت بود و گفت

سروش پویش جنب سید شاه العالمین رسیده بود حضرت غیرالتفات
صلوات الله علیها بلال را اطلاع داده باز آن نمودند که نسبت کدام و از
موقوف پدر بزرگوار خود شنیده ام چنان که بلال حکم باین وصل نموده که اشهد
ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله انیکون پویش کنش بن سراق
خزمت و محنت رسیده شد نه و نه و پنج پویش شده غیب که بعضی را مکان این
شد که شما باز روح آن سده پیشین عرض صحبت و اضافت ارتضاع
ساز و خجسته عصری بفرمود پس اعلان نمود پس آنم اصلی دارد و اگر
شخصی حاجتی کند عیادت ندوم است همچون سایر امور محدوده که بخواه
برود جز خود واضح نشود ندوم بگرد و اگر کسی که بید که در محضی آن کتابت
حدیث دارد است که از مصحح سوال فرموده که صحیح است که استماع
قرآن که میباید پویش می آید چیست یعنی که اگر کثرت بدین کار را
ببرند خبر دارند خود حضرت فرمودند که این از شیطانی است بواسطه
آنکه اینها راضی با بسیاری از احادیث که مصححین آنها خلاف اینست
نمیگویند که در مثل آنچه از حضرت سیدنا العالمین گذشت و دیگر در
معتبر روایت از او بود و انوار انصاری شده که ای انور شاه

خود را در این محضر سید کایات داد و خود در بیرون مدینه قرار
 گرفت و شبها در آنجا بیدار ماند و حضرت مسجد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم می آمد اتفاقا شبی در آنجا بود که در سر راه
 او بود و ناله خربی گوش او رسید چونکه استماع نمود آواز از این مؤمنان
 و امام متقیان علی ابن ابیطالب علیه السلام بود که ساجات بابر و درگاه
 خود میفرمود بعد از ساختن آواز از حضرت منقطع شد و او توبه بر سر
 مبارکت آنحضرت آمد چنان دید که بنوعی چهره اش شده که اصل کس
 و حرکت در او نیست او را مایه و حرکت داد اصلا از حرکت کنی آنحضرت
 ظاهر شد کمان کوه که طایر روح می شد سرش از در کعبه بی ساحت
 طوبی نشین کرده تا لان حضرت سیده نساء العالمین آمد
 خبر داد حضرت فرمود که آن عالم تر شد و حدیث نیست هر شب چنین
 حالتی را مریب و دانیان جواب آنکه حالتی که الف کفیل شد به از عرفان بعضی
 او حالت از حرکت را میبرد از قبل حرکت آن است که آدمی را در چاه
 که در کوه است بر بستر می شود که شعر دارند و نانی شود و حرکت نکند
 از قبل لاجل آن که صاحب روح در دسترس کند که با اختیار می کند انانی شود
 نکته

نکته دان شخص باشد با اختیار سبک و چنانچه گفته الاسلام بخیرت را اندک
 ذکر کرده که منقول است با اینکه بانی فی الخطای العنیه و این مؤید بی
 قوی که غش بنوعی در کشتن اظهار می شود تا آنکه سلطان و این در پیش خود
 نموده فرق است که بیشتر در جانب تعلقات الهی اندک یا از غش ظالمی و اول
 تمسبیل این است که سواره با خنجر سپید شده و نانی از قبل آنکه با برتر پیش
 اول مدح است و نانی مذموم و همین حالت دارد با صاب که بعضی از گوش
 مدح است و بعضی مذموم و در هر دو آن سالک عرفان که بعد مسمی می باشد
 منازل طرق الهی گفته اند که بمنزله طبع غرض که چنانچه طبعی که عالمان
 طرح حکمت طبعی اندک سبب بدانند که بعضی را از حیرت میبرد میفرماید که
 خوردن حیوانی مطلق نیست مگر در بعضی که اخلاط فاسده در مزاج او باشد
 در وقتیکه از مزاج فاسد پاک و صاف شده و بهر حال ضعیف بعد از
 تقویت تقویت میفرماید که باب مرغ و اسنان آن هم چنین است حال طبایع
 روحانی که خلایق در این اند و بعضی اصطلاح ایشان را بر و حرکت می مند
 که بعضی که نفس بر ایشان غالب باشد ریاضت میفرماید تا که تقویت و کبر
 ایشان شود و بعضی را تقویت میفرماید که بقیایم ثب و بعضی مواد است

پروا نیست با این که گفتار این در بعضی مضامین خود هشاره فرموده اند که بخواه
 در پایان هر که زمین است پس بیل شران رفت بطریق اولی آسان که سبب
 پس بیل شران رفت بنوعی که قول علماء در باب آنکه عرب به دی سجداتی
 که کران رفته و بیل سبک نه و الا با آن حرکت میزند و هر چند باقی هر
 فی استند و در حدیث نسبت از سبب اگر بقتضای کبر و انبغاث الکیل
 تخفیف راه شیع از قرار دفع رفته باشد و بعضی او امر و نواهی او بستم
 واقع شود و جهت نیست قائلو اهل الذکر ایستیم لا یصلحون
 مؤنیات هر چه مراد بابل ذکر حضرت الله صبرین علیه السلام نه اما در حال
 غیبت علماء فرق می کنند تا آخرت تا پایان ایشانند و مراد بهادی و مرشد
 کسی است که با موارث و منتهیات الهی امر و نواهی کند و عامل باشد بعد خود
 تا از برای برادر خویش مرتب باشد که هرگاه عامل نباشد حضرت افری
 چنانچه در حدیث وارد شده که داعی که عامل نیست موعظه او از دل منتظر
 میسر شود چنانچه در باران از دل منتظر صلب کما قال صلی الله علیه
 و آله من که یعمله ذلت موعظه عن العلو و یعمله العلو ذلت موعظه عن
 الصفا و در نهایت است از قبل کرد و آنکه در فی خیرت آن سرور آمده که بی

داریم و کوفت چشم دارد و در مایه و در اسطر است و بعضی من میخیزد
 و سبب سبب کور شود با حضرت شاد و در این سبب از خوردن حرام آن سرور
 فرموده که فرادیس است را با و در این سبب که امر و در بعضی فرموده ام و این
 اند از من که من میخیزد و این از این تعلقات است که تا کسی عامل نباشد بهر
 تا بر نهاده و در بعضی شرح در حدیث چنانچه خبر کرده اند که بعضی از
 و تقیانه عمل شوی در برده و کفر و حق و بی ناری خودی زنده از خار
 چهار است شریعت آنکه دارد و بقولی و بی ناری خودی است که که در حدیث
 از هر مان چهرت چهره و سبب شرح حکمت نیست چنانچه فی الله و
 الدین در شرح مقامات العارفین اشاره با بعضی فرموده اگر کسی که
 سگنا که دلیل مذکور سابق دلالت بر وجهی است که تا کمال بهر
 بعضی صحبت کلام میفرماید که کلام علام منزع و نامشروع چنانچه خبر
 که و قائلان صلو علیهم السلام کما و هکذا یعنی نبوده نماز کفار
 نزد خانه که کعبه صحنه کردن که کما و عبادت از آن است و تصدیق که و کتب
 دوزن باشد جواب که نیست دست بر دست دوزن و در آن از جردان است
 که در نزد خانه کعبه بول نماز بسنگ میزند و این حرکت است بر میزند

در صحنی دیگر خبر کند که بدل نماز باشد نفسه مثل اگر کسی بدل نماز فرستد که است
کشتن است چار کشت بگذارد و بدل ایند کشت که قرآن کند نامشروع است
چه جای آنکه امری باقی بدل امر واجب در پیشین مکان شرعی کرده اند و یکراخت
ایشان در مقابل قول اینها معارضه ایشان چنین عمل میکردند ازین لازم
می آید که هر چه از راه شوق الهی باشد ممنوع باشد بلکه از شرع مستفاد است
که هیچ فرا کشت بر کشت زدن ممنوع نیست و لهذا اخصا فرموده اند که در حالت
ضرورت و نماز جاریه و گشته اند چنانچه علامه در قواعد و حیران تصریح بر این
معنی کرده کسی گوید که این مخصوص زمان است چه اگر در جای دیگر که کونج که شیخ
علی عبد العالی در مقام سبکدیده که بعضی عامه از این مخصوص زمان کرده اند
و بعضی از مخالفان گفته اند که اگر در حالت کف و است بر است و زدن نامشروع
لیف زدن نه باشد بعد از فعل ایند و قول یکدیگر که ایند و تخصیص مخالفان
پس است بلکه زدن و هر دو مساویند و در جواب نفسه کف زدن
متعارف و این لغتی در و نسبت که کف زدن امری است که در وقت
جاریه و بعضی اوقات در وقت بیاض باشد باز در وقت و در وقت که کف کف است
نبش و احتمال و تصریح و کشتن است و غایت و در نماز و دعا و ذکر

و کف است

اغم و حاست و علت قائل نماز که افیه الصلوة لکن یجوز و بعضی گفته اند
در نماز بر دست و دست و فرود آوردن پس حرکت در ذکر و حرکت بلکه
حکم بر حرکت است و دلیل شرعی مخصوص با ذکر و حرکت و حرکت و حرکت
حال حرکت با سکون اگر سالی که یک حرکت در ذکر و حرکت و حرکت و حرکت
چرخش را که عبادت نمیدانند و دلیل شرعی خواهر یک حرکت و حرکت و حرکت و حرکت
پس دلیل بر این است که با آنکه این دو قسمت است برای باطل و در وقت از شوق
بجای حرکت با آنکه دوستی که روح سالک را باطل میبرد و چنانچه در تفسیر
حضور صاحب زیجاست سید الشهدا آید و ادوار فرجه و نهایت چرخش از
فرج رقص میگویند و در حرز شیون و نامده شش و حرکت سالک از قبل
هر دو قسمت است تا بعد از فرج و شوق الهی و از حرز تضرع و تضرع و تضرع
حرکت از حرز است و در ذکر و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت
در عارضه عبادت میفرمودند پس هر دو می اند و همانا شدند و چنان بیابا
از ایشان حرکت مساوی و در ذکر که حرکت با حرکت و حرکت و حرکت و حرکت
فرود که حضرت خذرا از آن کوه پیدانند و بعضی از شوق عبادت گفته اند چرخش
صاحب شوق را پس سبب حرکتی نیست بیعت و شوق پدیدار و با آنکه مسلم

در احوال و گشته اند و در کتب مطبوعات این که چون با حق تعالی مامور
بود که با صاحب صفه که چهار صد و بیست و نه ساله و در هر یک یکصد
که ما را عادت است که با این زنده ایشان نیستند اگر فرای بیاض از خود دور
میستند و ما را مرتب خود میگردانی آیه باز است که با صاحب صفه نشین
چنانچه میباید و و اصبی فکک مع الذین یدعونهم بالهداة
والعشی بریدون وجهه ولا تقدر عینا ک عظامهم و یزیدون
الحیوة الدنیا و لا یقلع من اخفکنا قلبه عن فیضه و اشبع
هواه و کان کثره فطرطکا و ایشان در سجده حلقه ذکر میفرمودند
و حضرت در بیان ایشان نوشته بود درین اثنا جبرئیل از ملک جلیل فرست
که حق خود را سلام میرساند و میباید که هر اقامت پیش از اغنیای جمع
و و یکصد سال است بهشت میرود و چون حضرت این را
شنید خوشحال شد و فریاد و خوشحالی میفرمود پس روی با صاحب
مرد و فرمود که در میان شما کسی هست که شری قرائه خواند و توبتی خواند که
پس عذاب به و توبتی حاضر بود که آری بنده مستی از حق و یکصد و شصت
خبر بود که از اوقات بصورت به و توبتی که شریک است و توبتی که

که از طاعتین چه حرکت با صدا میفرمود و اگر کسی گوید چرخش شوق بیعت
و نامشروع است در حدیث است که نزد مصمم گفته که طاعتی از شوقین قرآن
چرخش میفرمود و فرمود و شیطان است چنانکه اگر کسی شایع است میفرم
نخواهد بود و در حدیث دوم مخصوص فعل اختیار است و دیگر چرخش و قسم است
شیطانی و در حدیثی از پیغمبر حضرت سید است العالمین از شنیدن اذان و اذان
انچاز صاعق آل محمد و سماع که در شای خواندن قرآن چرخش شدند
بعد از افاقه فرمودند که این آیه را تکرار کردم تا آنکه از قابلمش شنیدم و بعضی
این سبب شفت شد اگر کسی گوید که این مخصوص مصمم است چه که جواب نیست
شیخ بکائی الملک و الدین و در مقام و شیخ زین الدین در اسرار الصلوة از حضرت
مصمم نقل میکند که انداختن ایستادن در کلام خود و تجلی بر عباد که در یکسکن مردم باشد
این حرام الناس غفلت دارند پس خواص با مملکت که جمعی از آن تجلی شوند
و آن عیون رحمانی است و باز در حدیث که حضرت امام زین العابدین علیه السلام
در بالای شتر که بنشیند چرخش میفرمود و می افتادند پس اگر خاص شنیدند
ایشان مثل تمام و غیره چرخش شوند چه لازم افتاد که یکدیگر که از شیطان
بوجود آن بعضی از آن نام سماع و حرکت و توبتی که سبب شفت است از آن سرور

در احوال

۴۶ از حضرتان که در این مصحف بوده باشد مطهری خوش الحان و پیر
 آن اعرابی اند و بیت خواند با حاشی **بای** فلا تشعب حبه
 الهو شکبدي فلا طيب لها ولا لماري **عبر الحبيب**
 الذي شعث به **عنه** رغبتي وروائي **که** مضمون ایند و
 بیت بجا می آید **بک** بکریده مار عشق حکم کار بار **نه** طیب
 می باشد نه بکریده وارا **بجز** احبب جام که بخت و فغانم
 نکمی دواش ناسد نه بکریده عارای **بجز** حضرت در وجد و صانع آمد
 و حکم کار احباب با و موافقت نمودند تا آنکه که در اندک و دشواری مبارک
 حضرت افتاد و چون احباب و آن سرور از آن حالت باز آمدند
 معاویه یوسفیان آنجا حاضر بود و گفت یا رسول الله ما احسن فیکم
 و این بیت را بدید که تعجبی باشد مضمون **بک** و تواند که ما یا صیبا
 و حسن بصیرت چو ل که معاویه فی اوب سنی سر زنی کرده باشد که
 خوب از شما واقف شد چنانچه بعضی اهل غفلت چیزی چند از عبادت
 شکر حلال را سخت نام کرده اند و طبع حرام را وقار و زینت
 و شاعر و موسیقار و در کلمات شوقی را مثنوی و قمار میدانند و از

درج

۴۷ درج که بر سر که چنان است چشم می باشد و از مباری از مساحت
 محسوس و نه و صد و سی سال ایشان است **آمین** هذا الحدیث
 و تصحیكون الایة حاصل که حضرت در جواب معاویه تا بعد از اوب
 ملعون عتاب فرمود که لکن **بک** و من که تحفظ یکن **بک** الحبيب
 یعنی پس کن و در از لغتی و بی ادبی مکن و ساکت شو ای کرم که کرم است
 و بکرامت حقیقی سر از زینت آنکه حرکت و نشاط نباید زد و ذکر و تملع
 حبيب و چو خوب نظم آورده **نظم** حسان پر سماع است و سنی و
 و بسکن چه میزد و آینه کور **نه** سنی شمر در نوای عرب **بک** چون برض
 اندر آرد طرب **بک** شمر چون که مشور و طرب در سر است **بک** اگر آدمی است
 جز است **نه** ندانی که مشوریده حالان است **بک** چو بر و فشانند در
 دست **بک** کشاید در پی بردن از و روات **بک** فشانند سر دست بر کفایت
 حلاش بود در حق بر یاد دوست **بک** هر آستینش جوانی در دست
 و نیز ساسب است اگر تو یاری **بک** نداری سپه اطلب کنی **بک** و کربار **بک**
 چو احطرب کنی **بک** ز کاهلی مثنوی که بوالهجره کای است **بک** و قی عیب که
 چنین کار بوالهجره کنی **بک** بعد از آن این آیه در توحیح معاویه و آنجا

۴۸ رسید به باشد و در سلوک مختلف الاحوال باشد از قبض وسط و آسانی و سبکی
 و آرا قبول و در تمام اول و آخر و کفر باشد و چون نیتی شود که چون قبول
 در و وصل و جسم و قرب و بعد و امید و یاس و دو قاصد و نفس
 و شادی و بر وصال و اندوه و فراق و امثال اینها از قبضین و در آن
 باشد بر احوال خویش شکر بل کند و آنچه در باطن است اخبر و حق
 کبر و دیگر اعتقاد می سخا باشد بسیار باشد که بعضی سماع برای او
 معطر باشد مثلا هرگاه مثل این بیت بشنود **بک** اول بیت میل بدین
 کجاست **بک** و دام در طول کشن از هر چه است **بک** پندار که اول حقیقی را باد
 میبلی بوده بعد از آن در آن تغییر شده و این کفر است چه تغییر در ذات
 و صفات حقیقت کمالیه احدیت نیست بلکه القات بسیار است مثل
 آفتاب است که بر ذرات یکسان می تابد و هر کس بحسب قابلیت
 خود از نور آفتاب مستفید بهره مند میگردد و مثلا سگ بن حقیق و
 و چنان اهل و یاقوت و در یک بخت در بعضی سگها سیاه میشود
 و بعضی رنگ کار از آفتاب سیاه و رنگ بار پدید می آید و کوسبکه
 از قبض آفتاب محسوس و هم حکم آن دارد که خود در پس بپوشد

۴۹ او درین بیان از شد که گفت یا سیر ربک العظیم **بک** ایا که آید هذا الحدیث
 انتم مدهونون و یحسبون سیر و یحسبون **بک** انکم تکلذبون فکولوا لایا
 بلعن الحلقوم و انکم یحسبون سیر و یحسبون **بک** و یحسبون انکم یحسبون
 منکر و یحسبون لا یحسبون یعنی نماز حضرت که سماع و در آن
 توحید است مدینه میانه و حق را میسر و نماند و حال آنکه شمار زن خود
 کرد انده اید در و غلوی اشاره **بک** تا آنکه سماع حضرت سماع خواهد نمود
 بسبب دروغ کوئی و مدینه کردن و ده امان را با خود و بار ساقین
 چنانکه احوال ایشان بر سر هر چه است **بک** در آمار **بک**
 سماع و آداب آن جمعی از فضیله عرفا در مقام صوفی و در کفر
 که سماع را مقام است مقام اول فیم مقام دوم و در مقام
 حرکت تا مقام اول مقام است و آنست که سماع را بطبع و خلقت کند
 باثر اندیشه خلوصی رتبه چنین شخصی شمس تر از آن است که کسی با
 او سخن گوید تا آنکه سیکه فکر دین و محبت خالق بر او غالب باشد
 که تماشای دارد که در سماع او کسی حرف زند و سماع از چنین کسی دور
 دارد و اول مریدی بود که هنوز چندان کمالی نداشتند و سیر و سخت

درج

۵۰ پس کسی از جناب قدس الهی از قصه قیامت و الاهی فیض ازین
 فیاض فانی بود بلا غیر و بدل آری در صفات اضافی مثل راغب
 زید که پیش از وجود مداین صفت زاید است و بعد از وجود مداین
 شد و بعد از مداین هم بشود و تغییر است و این قضی نیست جدا از
 سطر صفت کمالی است دوران تغییر نیست و همچنین این است
 هر وجهی که نداری بیا بید دل اگر شوی زو فایده این شکست نیست
 بحساب احدیت که است آنکه شخصی سماع از در جزمی و غیره که
 برین شیخی کمال صمد و از خود خالی شده و در دن او حق و اگر
 مثل کوره که بر او آن بدر رفته و بر آب حیات شده چنانچه چون بر
 رسیده بود که بر هر چنانکه مکرر و سبیل مدینه سماع چنین شخصی
 فهم نباشد که هرگاه سماع کند آنچه در دست حرکت کند و از حالت سستی
 و کمالی بودی باز کرده و سبکی از پیش خالی شده از سماع حیر
 کرد و همیشه بی که اگر در کش آمد خبر دارند و چنانچه از بعضی صل کرده
 که در وقت سماع بر سبکی دوید که بانی بود و از او بریده بودند
 و نیش از تسبیح بی تیرای او را محروم و صیانت و اصلا از آن

خبر

۵۱ خبر داشت چون زمان مصر که دست خود امیر بیند و خبر دارند ندو
 این حالت کاچی درستی برینان که هنوز آنوقت بعضی بفرست اند
 و صمد که از خود نیست بشود و این غیبی و خدا از خود و موضع انکار
 نیست هر چه در او را می بیند اما او در عالم دیگر است مثل سبک که
 جبهه او را می بیند و او در عالم دیگر است و همچنین کسی که در خواب است
 و خوابی سپید که در باغ است یا در زندان و تو بین او را مشاهده
 میکنی و او در عالم دیگر است و همچنین حالت و او که شسته بعضی که چون
 معرفت به جبر بر حق از غایب شده و او در حق متعین است این است
 معنی انسان فانی از خود باقی حق معنی اتحاد این بود که چون خبر حق نپذیرد
 پندار و جهل است و اینست که بعضی عرفا گفته اند که بیت روا باشد اما حق
 از در حق چنانچه در از انکس نباشد و از مصروف لعل کرده اند که خبر
 همیشه این آیه که یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینهما را که اگر در دنیا
 پذیرا شستم از قائل او بشنوم و این پذیرا شدم و در حل است و هر
 محال است بیت حلول و انجا محال است که در وحدت و بی عین
 متلاال است برمان خلی قائم است که دشمن و احدی خود چای آنکه

۵۲ ممکن و اجب شود و شیخ عطار که بر مفرد هرگز دیدی که هیچ حرفی نکرده
 خدای با خدا کرده و لیکن سخن در میان باشد که ذات صفات
 خود نیست کرده و از زبان حال سبک بود و اما نود و بی ناکرده
 ضیعه اند نیست رنگ هم بود و مشا بر یک که در اندر او بود که در
 آمد و کوشش هم از ضرب هم گوید تم لا تم صیغه الله آن
 آن اما حق گفت است رنگ آتش دارد اما این است در آینه
 چون صورت خود شده اند آینه آینه آینه آینه آینه آینه آینه آینه
 آن است که کسی هرگز آینه ندیده باشد بعد از آنکه صورت خود در آینه دیده
 اگر کمان کند که صورت او در آینه در آینه آینه آینه آینه آینه آینه آینه
 آینه صورت او در آینه آینه آینه آینه آینه آینه آینه آینه آینه آینه
 چه روی خشنی در آینه در آینه آینه صورت شخصی بر نیاید حاصل که است
 محتاج و عاشقان درگاه الهی گفت که در می آید این حالت شدنی است
 که گفتنی بلکه هیچ موردی چنین است چنانکه اگر نا بالغ لذت مقاربت
 نماند برای آنکه رگهای مختلف از آن خبر می دهند و بنده دور و در
 و سبک گاهی نباشد پیش آنکه خبر سیاهی بنده نیست که از آلاء

المرور

۵۳ اگر صدمه کوئی حق در میان چون از فهم فارغ شد حالتی است که از او بگذرد
 و وجدان حق بود پس مانی است که پیش از این حالت نبود و این حالت از یک نوع
 نیست و بعضی که گاه به خود در می آید که وصف آن بگفت و کمال است که حساب
 حال داند که این چه حالت است اما این کیفیت محله از چوین باشد که احوال
 دیگری کاشفات اما احوال این باشد که بعضی بر او غالب شود و گاه او را مسلط
 گرداند و آن صفات کاچی شوق و کاچی خوف و کاچی آتش عشق و کاچی
 طلب و کاچی اندوه و آن آتش چون در دل در آید و هرگز نه زبانه طبع
 گشت و حواس را معطل کند مثل خنده که نه پند و نشود و اگر صدمه و نشود و از آن
 غافل شود و اما کاشفات آن بود که صورتی چند بر او ظاهر شود بعضی که
 مثال و بعضی صریح و سبیل نیست که چون آید دل بسبب سماع رنگ غفلت
 از آن در شب صور در آن بر تو اندازد مادی عالمه و جد و یکا که در آن
 وارد است که طبعی فانی را و یال است یکی عالم محسوس که عالم ملکوت
 گویند و دیگر عالم غیب که عالم ملکوت و عالم ارواح که در همین بران خلی
 نیز برین قائم است پس هرگاه این باب که عالم محسوسات و عالم نامرئیات
 بسته شده آن در که عالم لا هویت است و حقیقت حقیقت و بسته باب عالم نامرئیات

خواه با صیاد و مجاهد باشد و خواه جبری نیست که جماین و در بعضی مرتبه
مثل رصاص و ذرات حبیب و امثال اینصاحب این امراض از عالم غیب
خبر میدهند و درست بعضی می آید و هر از عجب از فضل این که ربط بمقتول
و تقول و کشته باشد و منکر این ثابت شوند و جوایز حالت از مریض
و جماین بطوری می آید که یکبار انگار کار مردم را می بیند که هر چه در خانه
او باشد پندار و در ضمن این طوکت نیست و اعجب از یکبار این شخص با محض
و با بیضا صناعی خویش خود را پادشاه میداند و کوه بهر خبر بلبل رسیده
و هر چه بین رسیده و من ندانم کسی دیگر نداند و باید و دانسته که وجد بکه
بکلیف باشد فطانت کمر آنکه بکلیف خود ابر آن نمیدارد و باید آنکه
نشاید وجد در او بد آید چنانچه نظیر این در احادیث اهل عصمت سلام
علیهم السلام پاره افش است که اگر شمارا گریه ناید خود را بگریه و در آیه **مؤال**
اگر کسی گوید که هرگاه سماع اینغایه حق است و برای حجت باین که قاریا
قرآن بنشاند تا برای ایشان قرآن خوانند و قرآن که برای ایشان
سفر کند و هر دست بنمای محترم بخواند **جواب** این که صورت حسن خدیجات
و در رساله مقامات اشاکلین بر وجه اتم و اکمل مجرسته که هر چه بنده

بعد از دو گشت که محمد بن سید و آنرا غافلگیر کند و در اکثر احوال و تحولات
صورت حسن شده و علی ابن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام سوال
کرد که چه سبکی در خانه و عید اضحی و عید فطر و عید شافط و غیره که هر چه
مکان کنایه مثل من و غفور و مجور نیست تصویر می در آن نیست که هر چه
در عرف خوابا باشد از حرام است نزد بعضی و محتقان بپایند که غافل و غافل
محمد و مباح و دلیل برین در رساله مقامات کاملت بر این معنی شده است که
اگر در قسم نباشد منافع در کلام محصور ملازمی آید و این بحث علی حده
و این مقام از نیست و کل مقام آنکه تحقیق شد که جمیع افراد را حرام است
اما آنکه سماع کلام غیر قرآن در اکثر اوقات اعتبار گردد نه بواسطه شر
و بدایت آنکه سماع قرآن بسیار باشد که زیادتی بر وجه کند و همچنین شر
و بسیار شده که در آن سماع جان داده اند و در میان اینکه در کلام و در مقام
بتفصیل در آنرا بکشید و در آن محصور در جای خود و سطر است آنکه تمام
قرآن باحوال عاشقان مناسب ندارد و چه و لا ملط و لا نایب
الا فی کتاب مبین و سلا هرگاه قاری این آیه را بخواند که مادر
و پدرش کند از میراث معین و زن شوهر و ده اگر شوهر و زن دارد

هست یکتیسر و سیصد و چهل یک در وجن مرد که از آن منبر شده است
شهر نصف مسپرد و با فرزند رابع و اقرب منج عبد که او را
لا ارحام یصلهم اولی یصل من فی کتاب الله و عده مطلقان سه ماه
یا شش ماه است و عده وفات چهار ماه و ده روز است و از این قبیل
و مثال این آتش غرق نیز میگردد مگر کسی که آتش عشق غایت شد در آتش
گفته با او از دلاستی گفته و این بجایت آورده اند که قرآن پخته
مردم یاد دارند و بسیار خوانده و شنیده اند و طبعی ایشان است که چه
سپارند و چند آنکه در مرتبه اول اثر امید داده و ثانی و ثالث نمیده
و حالت که از شنیدن اول هم میرسد و مکرار و بار بار می گویند و نیز بعضی
که عذاب اول که دارد و مجلسی حضرت برشته از شنیدن قرآن میگریند
و احوال ایشان متغیر نمید و بعضی اصحاب گفته که ما اول چنین شفا بودیم
اما حال دل ما سخت شده یعنی که با قرآن قرار گرفته و آن وقت می شود
و گه آنکه در دست اینکه حاجت بسیار در دست میماند و محاورت مشاهد
مکره است چه که آن احترام و آن وضع در دل میماند مگر برای محصورم یا
اقل تکلیف آنکه پیشتر و هفت از این قبیل است که حرکت کنند و او را

الحان و کلام مؤلف بر حرکت آوری و بر سهل و سختی آید و از آن خوش و بد را از خوش و بدی ایشان است چنانچه در آیه اعداوت مسلمة و میوه و از مزارت متغیر و دیگر هر رازی و دوستانی و دشمنی و دزدی اثری دارد و اینجا در کلام شهادت هم منید هر که از عشق سپارش باشد که بکلام خالی از الحان و سوز و ناله و بر حرکت کرده و چشم آرا بطریق مسمان و از زبان بیخون خواند اینک در خیر قرآن از خود اندکی نامحکم است که خوش و آواز دیگر کمیش و ممتد و صحن باشد که جمعی آواز را باجم اندازند و از آن کیفیت بی بهره و این در قرآن محکم نیست بیکر آنکه در خیر قرآن مثل قرآن مثل حلال و دفع در هر دو سبک محکم است بمصنوع حدیث درین باب الحجة القطعیة محکم است که با خواندن طرب جمعت و در تعلق اینجا لای شان را در کلام کلام الله حمید و مجید نیست چنانچه صورت نزل دارد و کلام در اعلی مرتبه حدیث است ^{۲۲} آنکه هر کس را صافی و ده که حریف بود بر آنکه جوی بشنود و مناسب حال خود و از غریب مناسب متغیر شود و با باشد که آید باشد که مناسب حال عاشق باشد مثل حکایت حال فرعون و زوز که در قرآن و اطلعت و در هر کس در بیت و اشعار باشد عاشق و بیزار است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کاین است و غزل را و اگر مناسب حال نیست و دیگری بخواند بگوید این
 در کلام تو نیست و دیگر آنکه هر چقدر که عاشق مشتاق آن است راضی به
 مناسب حال تو میکند و در قرآن منسوب است که هر کس در حق کسی مناسب
 و احوال خود چنانکه است و آن مثل قل هو الله احد بعد از آن منی در و شایسته
 قرآن که در محال نیست تغییرش برای بزرگان چنانکه از منصرف نرود
 فرقی حق با زینت مگر چنانکه محلی صحیح و پند است آنهم پس در احوال است
 پس چنانچه در میان ما احوال را در مصلحتی غیر از آنکه در آیات الاحکام است
 اینصفتی کرده بود پس اینها است که در عرفا و سلفین مثل سلطان العارفتان
 و حافظ المودین و مستبد اول السالکین شیخ صفی الدین محمد بن علی و هکذا
 کاهی حسی بنشیند و خبر آن میزند و این چنانچه در کتاب صفة الصفا که در آن
 آن بزرگ است و غیر آن خواندن و الا ان بسیار است در سماع
 اما از حرکت و جامه در بدن و آنچه امثال این بوده باشد ظاهر میشود و هر
 مغلوب آن باشد و بی احتیاج بود و آن مواضع نباشد و هر چه پیشیار
 بود یا بر دم و اما ندید که او صاحب حال است این جسم را و عین اتفاق است
 و این که کاملتر حال آن است که سماع شود و ساکن باشد اگر اثری

در کلام تو نیست و دیگر آنکه هر چقدر که عاشق مشتاق آن است راضی به مناسب حال تو میکند و در قرآن منسوب است که هر کس در حق کسی مناسب و احوال خود چنانکه است و آن مثل قل هو الله احد بعد از آن منی در و شایسته قرآن که در محال نیست تغییرش برای بزرگان چنانکه از منصرف نرود فرقی حق با زینت مگر چنانکه محلی صحیح و پند است آنهم پس در احوال است پس چنانچه در میان ما احوال را در مصلحتی غیر از آنکه در آیات الاحکام است اینصفتی کرده بود پس اینها است که در عرفا و سلفین مثل سلطان العارفتان و حافظ المودین و مستبد اول السالکین شیخ صفی الدین محمد بن علی و هکذا کاهی حسی بنشیند و خبر آن میزند و این چنانچه در کتاب صفة الصفا که در آن آن بزرگ است و غیر آن خواندن و الا ان بسیار است در سماع اما از حرکت و جامه در بدن و آنچه امثال این بوده باشد ظاهر میشود و هر مغلوب آن باشد و بی احتیاج بود و آن مواضع نباشد و هر چه پیشیار بود یا بر دم و اما ندید که او صاحب حال است این جسم را و عین اتفاق است و این که کاملتر حال آن است که سماع شود و ساکن باشد اگر اثری

بر او هر

ظاهر شود و بیکه شود و خود را که در و چنان حرکت و فریاد و زدن از صفت
 باشد و خواند قول بعضی صحابه که اول ما مثل شما بودیم که بر و در سبب
 سبب که در صفت آخر دل ما سخت شد بعد از دل وقت بر سر سینه که سخت
 و در هر که خود را که در علم با جمعی که دل افشاد و بر سر سینه که سخت
 و حرکت کاهی از شادی عارض میشد و چنانچه بعضی از صفای عرفا نقل کرده اند
 که حضرت سید کرامات یکی می گفت که در خلق مثل منی از شادی و نشاط
 چنانچه عادت عیبت پیر زمین نیند و حرکت که دلالت بر شادی است از اد
 صا در سینه چنانچه در عرف سبب که از شادی برض اند که در کمالی خود را
 که در از عادت وقت بسیار است که بر آن سبب چنانچه در سوره که بریدی بود چون
 در وقت سماع صحیح زدی شیخ با و گفت که اگر من بعد چنان کنی باید و صحبت من
 نباشی پس در وقت سماع صحبت سبب که بعدی حلی طافقت بطریق رسید
 فریادی زد که شکش شوق شد و با غلام وقت و جامه را با اختیار در بدن حرکت
 چنانچه حال است و دیگر که باشد که در آن هر چه با مضطرب است مثل بعضی
 که با اختیار ناله می کند و منسوب تواند که نکرند زیرا که هر چه با اختیار بود است
 از آن توان داشت چنانچه علماء گفته اند که شخصی که او را چه می گفتم که

پس باید که اهل الله چه بد و از انوی اوست چنانکه در تفسیر می شنید و دل
 بجزای خود بندند و در هر که که نکرند و در سینه آب بخورند و بکلیف حرکت
 کنند و بر آرزوی وجه و سماع در مجلس حاضر شوند و در مجلس دیگران
 خود را بر آن ندارند و بکلی دل و جان متوجه کشند و ذکر و تضرع معنی آن شوند و
 فکر کردن حال از خیال خود و پیر و کشتن و صبحی که در ذکر با جماعت در هر
 مواضع منبجایند که با یک یک است که ذکر یک یک یا نه یک یک یا لا اله
 و کلی لا اله الله بلکه هر کلمه با هم کنند تا سر وحدت در کثرت ظاهر شود
 و ایند که جمیع لطیف نماز جماعت است که باید با امام جمعه و خود واحد
 مسجود و رکوع روزه و چنانچه جمیع افعال دیگر با هم جای آورند و اگر تعلق و
 فرجی در صوف باشد باید که نماز جماعت که از آن را خالی نکند و معنی اینجا
 بایسته نصف هر یک یا شود و این اجتماع در عبادت در دفع و سر و شایسته
 اوقی است مثل نماز یا نیک طالب خیر از آن جداست که هر چند در نماز آرمای
 آن بر سر و نکر باشد الصفاق ایشان فکر تر خود بود و جمیع این است حال
 اجتماع جماعت در عبادت مگر مضمین اجتماع معجز باشد مثل نماز ماه
 مبارک رمضان و غیره که با جماعت بدست است و باید برای و برای چنان

و اما کسی که از کثرت است باشد ابتدا مید و با اختیار اما نمی شود که پیش از این
 چه سبب که بر و عرفا گفته اند در سماع با چنان است از سر بزرگان و مکان
 و اخوان اما زمان اگر بود وسط آنکه وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن
 چنان با شکار و یا وقتی که پاکند شده باشد سماع چنانکه است اما مکان
 از چنانچه که اگر بکزی باشد با جانی ناخوش یا اگر یک با غایتی وقت شورید
 شدن در آن سماع فیض نخواهد بود اما اخوان باید که جمله اهل الله باشند
 چه اگر سبب که اهل دنیا یا را فی از اهل غفلت که ایشان در سماع اندیشه
 باطل کنند یا بجهت شوق و مشتاق شوند و دیگران که از زمان یا امر و آن حال
 باشد که بشوق زینت و شوق بدینان نظر کنند یا بکلیف بصدقه که
 نماز چهار و صبح چنانکه هر که که اهل عالم است سماع نامشروع
 خواهد بود و هر که از زمان و امر و آن حاضر باشد و حاضران از اهل شوق
 از سماع انس شوق افزونتر میکرد و چه دینی که هر چه در باطل است بهترند
 میاید اگر آنش محبت الهی است و حق حقیقی فرض نکره و اینجا که
 اینجا از اینجا میگویند و هر چه که در عالم است قانونی و مستوری دارد و اگر
 بآن قانون نباشد امره خواص بر آن مرتب نشود و بسیار است که تیر و یکس و هر

پس

و حرکت بوقت حال بر دیگران فوت نمکند و تفتیح اوقات دیگران نمایند و بعد
 ازین با آن است که سالک بسندی صورت و جد و حال بحال خود تصور
 کند و از مکر نفس و استدراج پیاپی بجنب احدیت برد و اگر حال هجوم غلبه آید
 خود را از آن باز بکشد و جهت بر طرف و آن کمالات نیز بوجه حق
 و کمال روح و جان فیض می شود و بسیار باشد که در عظیم بر کن مرتب شود
 تا آنکه به ملکات انجاء و حکایتی در این باب بشهرت بچند گذشت که پادشاهی
 شخصی را گفت که سبب چیست که مردمان شما در بعضی حالت خواندن می بینند
 و حرکات می کنند فرمود که آتش شوق که علم کشید و بچند گذشت که پادشاهی
 که در حالت کمال حرکت می بیند که حرارت از او رسد و اگر ایشان را
 در این حالت و حرکت منع کند بسیار باشد که ملکات می بیند پادشاه این را با خود
 فرمود که مطربان شروع بکوبیدن کردند و فرمود که بجهت خود را
 کشیدند و هر چند که خواستند و بعد حرکت نمایند مانع ایشان شدند تا آخر که
 حرفه از سر ایشان نرسیدند سوخت بودند و این بزرگ حکایتی نقل می کند و می گوید
 که این کینه مشاهده را بعضی بود که در آن نکت و کمالاتی می بود و تاشی از ایشان
 خلوت و شبستان مسجد حاجی دولت از قریه کابل معصک بجهت در حدیث

قدح

قدح ستره و بعد از خود وقت استماع مجلس سماع حاضر شدیم در آن شب
 جمعی از مردم شهر از علما و اعیان و غیره نیز زیارت بر کرده بودند هر چند از ناظر
 و گردش و درج و تاب شدیم رابطه سابقه آشنائی بر آنجا حجاب بند و بر خط
 حتی نفس را از وجود منع نمودیم در وقت شوق خود را از آن حال باز آوردیم
 باری و ندان چسبید فرمودیم و خود را از حرکت معاف نمودیم تا آنکه مجلس
 منتهی شد هر حضوری از اخصای بدن چون گوشت پاره بخت کند و حشر
 واضع اسب داشت پی استیاء و بعضی عظیم عارض شد و پیرانند بر این
 معنی مطلع شد و مطربان را طلبید و بخواندن مشغول شدند تا بعد و حال را دید
 و الا حظه عظیم بود و مثل ایستاد در صحنه وقت و سر کلان خود را از آن دور نشان
 مشاهده کردیم و همین مذکور می باشد در وضع مقصد که طالب باید بدان
 خود را بدست قضا سپارد و هر چه از نظر از لطف حمایت شود از حرکت
 و رجا و محبت و دعا حاضر شود و آن را در عین آن نگر هوشیار
 و هو خیر الکسم و عینی آن بخیر و آشتی و هو شکر ای درو
 چون قصد ما و نیتها از امور باطنی است و علم بذات الصدور را در
 علم الهی است تا بعنوان ماضی باطنی در اوقات سری حال کسی

لی الا لیخون یعنی کفار علی سلطان نیکی کردن با برادران و دو کلمه
 فرموده ما من مؤمن ادخل علی قوم مسلم و الا یخون الله فیهم
 ذلک الشریع و ملکاً یبذل الله فیهم و یجهد و یجهد فاذلک
 المؤمن فی طبع ایه ذلک الشریع و الذی ادخله علی اولئک
 فیه قول انا الیوم امین و حشمتک و الله یحکم و یحکم ما
 یقول الثابت و اشهد ذلک مشاهد القیمة و استفتح الی ربک
 و امرک متبرک فی الجنة یعنی هیچ مؤمن نیست که خوشحالی بجامعی از برادران
 برساند مگر آنکه خدا تعالی بکند از آن سرور و خوشحالی ملکی را که عبادت حق
 می کرده باشد و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
 چون در محدثی که از آن سرور و خوشحالی بعباده اهل شود و گوید که
 آمده ام تا مؤمنی را با شما و هر جا که از توحید پرستند و در مانی با خود و هر
 قدر ابروین تو ثابت بدارم و در قیامت در هر محلی همراه و حق تو بشم
 و از حق تعالی گناه قدر اشاعت کنم و منزل قدر ابروین بدارم و در قیامت
 و ایضا از تخطا هم نظام آنحضرت که فرمود من کم یکنی الا که یکنی
 یعنی کم که نطق الا یخون حقها یعنی هر کس نباشد از برای برادر و برادر

بر یقین معلوم تر شود و بطن در حق کسی که آن شخص الظرف
 اتم تا آنکه در هیچ ابلا از مژده دل و لیا علی بعضی مدتی در مری سر
 لا یظن و یکنی و یکنی و یکنی و یکنی و یکنی و یکنی و یکنی و یکنی
 یعنی زهار که بکلمه ابرو در مؤمن تو سر زد که آن بدیه آن برادر برادر
 آن کلمه خیر و بکشته باشد و باز در حدیث است که اگر کسی در حقش
 هشا و محمل بدو کشته باشد و بکلمه خوب باید که تو محل بر آن یک محمل
 کنی و از پی آن محمل بدو مری و خواجهد الله انصاری گوید انکار شومست
 اما اقرار بصره چه که اگر انکار کنی تو را زبان نهارد اما اقرار با تو روش
 که او را چنان و قصد او را بی تیرم در طرف آن است که چنانچه در باره
 او بدو نیکی او را به پیری و شکی قبول کنی چه که کان در صورت می
 و در زبان در حجاب تیر و در شمس باشند و سالک اگر صحبت ایشان فرار
 ناچار است **فهم** ای سبب الیسیس آدم و گوشت پس بهر بختی باید او
 دست در بعضی عادات از آنکه می دهد و کلام حکماء که مقتضی از شک
 نبوت و سیرت انبیا است از جمله سرحد و اضافی حضرت امام حسین
 صا و حق تعالی آن است که کفار و عمل السلطان الا لخال

چنانکه از برای خود است حق برادر بی جای آورد و ده و اسی از کلمه و مواضع
 آن حضرت است که فرموده لا کل من نوى شيئا مكر عليه ولا كل
من نوى شيئا مكر عليه ولا كل من مكر على نفسه ولا كل
ولا كل من مكر على نفسه ولا كل من مكر على نفسه ولا كل
ولا كل من مكر على نفسه ولا كل من مكر على نفسه ولا كل
 و التوفيق والاصابة فها لك ثقت السعادة يعني نیت که هر
 نیت چیزی کند و کاری داشته باشد و قادر بر آن شود و نه هر کس قدرت یا
 توفیق کردن می یابد و نه هر کس توفیق یافت جای را اصابه و آن را جای نفع
 باید کند و آن می رسد هرگاه نیت و قدرت و توفیق کردن و بموضع و سخن
 رسانیدن جمع شود و سعادت تمام است و الله ترجمه بر تو می نماید که
 تأخیر التوفيق لغيره من وطول التوسل فيه والاعتماد على الله
 هلكته والاضمار على الذنوب من قبله الله يعني تو را تأخیر
 کردن و امر روز را بهر دانه و سخن مختصر و رزق و نادانی و عین خود را
 و جهان خواهد شد سرگردانی است و با نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
 بر هلاکت انداختن است و مقرر بر گناه بودن و از مکر حق تعالی امان بود است
 و حق تعالی فرموده که ولا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون یعنی
 از مکر خدا امان ندارند مگر آن قوم که خوار و ذلیل گردانند

از مکر خدا امان نباشد مگر آن کاران و اعیان فرموده که واذا اخطأت الدنيا
على امرها اخطأت بها حسن و اگر اخطأست سبب لغت است
 یعنی دنیا چون بر کسی روی آورد و بر کسیها و خبری و دیگران را نام او کند و چون
 از کسی برکت نیکی یا کرد و از مکر او را هم از هر طرف می سازد و این را هم
 علام آن حضرت است که در خبر یافت بر کسی دنیا و آخرت نیکی در حق کسی که
 بدی کرده است و عطا کردن بر کسی که در امر خود مودود و بپوشش بخشی که
 از تو بریده و نه فرسخ که شش طایفه بسببش صفت هلاک میزند امر او ب
 ظلم و عریان نیست و دهقانان کبر و سوداگران بسبب نیت و در مسایط
 بجل و نادانی و خفا و علما بسبب بر کسی که در مکر و نیت بدی است
 کسی است که خصلت در او جمع شود و اگر نیکی از او بصل او خوشحال باشد و اگر
 بدی بصل او بر سر زند سپیان شود و در سفاکند و اگر چیزی بآن بدی نظر
 آن بجا آورد و اگر بلای گرفتار نفع خبر نماید و اگر کسی با بدی کند از او در گذرد
 و بر او بخیرد و از جمله مرا عطا الله و حضرت لام رضا است که فرمود
 که این مقام مردمان است مقام است روزی که از شما نام در بیای آید و بدی
 از دنیا میروند و آخرت دامنش را سعادته می دهند و روزی که بر او بخیرد

چیزی چند خواهند دید که در دنیا ندیده باشند حق تعالی می بیند اگر آری این
 مقام سلام و ستاده و فرموده که سلام عليكم يوم ولد و يوم تموت و يوم
تقوم يوم تبعث حييا یعنی سلام و رحمت الهی بر او باد و روزی که زنده شود و روزی که
 میمیرد و روزی که زنده شود و همچنین یعنی روزی که در این است و روزی که
 بر حمت الهی با عود و حق تعالی ذکر کرده و والتسلام عليكم يوم ولد و يوم تموت و يوم
تقوم يوم تبعث حييا الله آن حضرت فرموده که حق تعالی امر خود را به خبر
 آنکه با نیت خبر دیگر هر چه باشد امر بنا کرده و ذکر را بآن مفرد و ذکر
 که اگر کسی نماز کند و زنگ نهد نمازش در نیت است و بدی قبول نمیرسد و امر
 بشکر خود کرده و شکر و الدین را بآن شکر کرده پس اگر کسی شکر الهی بجا آورد
 و شکر کرد و در یاد شکر خدا کند و امر بتقوی و برپیکاری و صلوات
 رحم را بآن هر چه باشد و بارین اگر کسی صلوات را بجا نیاورد و در هر
 متقی باشد آن تقوی بکارش نمی آید و بجه فرموده که از علما است که می گویند
 در شش یکی حکم و یکی که حق است بدست نیکنم گوئی در شش روز رزق
 حکمت و باعث نجات است و اما مناسبت هر خبر و خوبی را و اگر از حضرت
 مردی است که فرموده صلوات بر کل میر عقله و عذرت بجهل و بی ادبی

موافق هر مرد دانی و عقل است و در بین او نادانی و عقل است و هم
 آن حضرت فرموده دنیا هیچ نیست و اما هیچ خصلت و در کسی باشد بصل کمال و اصل
 و دور و دراز و در هر پیش از پیش و قطع هم یعنی برین دوستان و دشمنان
 و همسایه نمودن و دنیا را بر آخرت و از آن حضرت که فرموده بود
 کرده اند آباء من از ابراهیمین که گفت از رسول خدا صلوات علیه و آله
 و سلم فرمودم که فرموده بای از اصحاب خود که یا محمد الله اجبت فی الله
 و ابیض فی الله و وال فی الله و عا فی الله فانه لا یزال
 و لا ینفک الله یدلک یعنی ای بنده خدا دوستی کن بر خدا و دوستی کن
 بر خدا و باید که دوستی و دشمنی بفرماند از الله رضای خدا که و یا
 در بی بانی و ولی الله منشی الالباب و الله فرمود که الصفا و صفت
 الذنوب طهر من الذنوب یعنی کما ان صغیرا نه نای کن بآن
 کبر است باید که قدم در راه نهند تا بآن نرسند و من است
 فی القلب لک صغیر الذنوب یعنی چون هر خطای خلاف حضرت جبر
 الوجود است باید که آدمی هیچ وجه در هیچ خلاف فرموده و حاضر ندارد
 و اگر کسی از خدا می گوید در گناه اندک نترسد و مکر بآن شود و الله را بجه

بنو ابرهه رسیده و بران اقدام خواهد نمود و بطلب خواهد گرفت و در آن وقت
 الناس محمد و ما ربه لكان الواجب عليكم ان تطلبوه ولا تصنوه به
 عليكم و احسن اليكم مني اكرم من من عند الله يشهد بحمد الله و
 بهرت و وفاتك از دوزخ سزاوار آن بود که مشغول اطاعت کنی و در کتب
 شوند بواسطه فضلی که بایشان نموده و بواسطه آنکه نسبت به بندگان
 افضل آورده و می آید که بفرمان او کلمات العزم و ملائکه مقرب از او ای
 شکر بجز اعتراف دارند حضرت احدیت جمیع مؤمنین را از ارتکاب
 مخالف شرع محفوظ داشته و بنای دینی را بر دل پیوسته و گرداند که
 بمؤمنین بنفیر الاثر را بر اس کل خطایست و از خسته و سار و خسته و سار
 در ظل حمایت خود نگهدارد و بجز توحید و آید الطین الطاهرین و التوحید
 رب العالمین یا حی یا قیوم اید فالقور و یبیب علی النور
 و احسنه فی النور و احسنه فی النور و احسنه فی النور و احسنه فی النور
 مقاصد نا یان بعد لان یلیک و است علی الضیق و یمنین
 و اشارت لعلات فی الباب مام بالذوالکلیب و یحییک بالکرم و یحییک
 قد صحت من توبه و یحییک بالکرم و یحییک بالکرم و یحییک بالکرم
 انما جلاله و کرمه و یحییک بالکرم و یحییک بالکرم و یحییک بالکرم

بسم الله الرحمن الرحیم
 آورده اند که حکیم فاضل کامل شیخ ابو نصر علی بن احمد از فرموده که چون نسبت بکتاب
 و جهاندارای سلطان محمد شید بن سلطان بهرام شاه درید مرا بجزرت خود خواند
 و الناس نه و گذارای سر ساعت تا سر جمع کن بجهت ساعت سعد و خمس و مهر و روز
 و جهت چنانکه لایق باکشان باشد و بر او آیام باطل شود و پس ببار التماس
 این سخن را تصنیف کردم تا هر چه که پیش آید بادی باشد عمل کند نیک آید
 و کسب است از حق طلب کند و الله الموفق للعباد **یکشنبه** اول روز
 شمس **یکشنبه** و وقت چاشت و **یکشنبه** و وقت زوال **عطار** و نماز
 پیش **قمر** میان دو نماز **زحل** نماز دیگر **مشتبه** آخر و **یکشنبه** و **یکشنبه**
 اول روز **قمر** وقت چاشت **زحل** وقت زوال **مشتبه** نماز پیش **یکشنبه**
 میان دو نماز **شمس** نماز دیگر **زهره** آخر و **عطار** و **یکشنبه** اول روز
مریخ وقت چاشت **شمس** وقت زوال **زهره** نماز پیش **عطار** میان
 دو نماز **قمر** نماز دیگر **زحل** آخر و **زهره** نماز **یکشنبه** اول روز
عطار و وقت چاشت **قمر** وقت زوال **زحل** نماز پیش **مشتبه**
 میان دو نماز **مریخ** آخر و **زهره** نماز **یکشنبه** اول روز **زهره** و وقت چاشت

مریخ وقت زوال **شمس** نماز پیش **زهره** میان دو نماز **عطار** نماز دیگر
قمر آخر روز **زحل** و روز **یکشنبه** اول روز **زهره** و وقت چاشت **عطار**
 وقت زوال **قمر** نماز پیش **زحل** میان دو نماز **مشتبه** نماز دیگر
مریخ آخر روز **شمس** روز **یکشنبه** اول روز **زهره** و وقت چاشت **عطار**
 وقت زوال **مریخ** نماز پیش **شمس** نماز پیش **عطار** و وقت چاشت
 راست کردن کارهای جاه و اهل بیت و جوی کردن و تخم انداختن و درخت
 نشاندن و دیدن دهقان و حاجت خویش از ایشان و خریدن
 و فروختن کردن و کارهای پیشیده و الفت گرفتن بکلیات **امدادین**
 ساعت دیدن سلاطین و اشراف و غلبه و حرب و سرکشیان
 و حجامت کردن و دار و خور و آلات جنگ ساختن و حجامت فریدن
 و پیشیدن و پیرا و در و نیک نباشد و هر فرزندی که در یک ساعت
 متولد شود و نصیب خود از دیار دارد و خور و جوش خور و دار
 عمر و ساعت **مشتبه** در ریاضت حاجت و سفر کردن و حجامت نو
 بریدن و پیشیدن و دیدن سلاطین و علما و حکام و اشراف و خور
 خویش و پیران آوردن و قصد و حجامت کردن و خریدن و فروختن و نیک
 نیکانند

نیکانند **امدادین** ساعت یک ساعت مشغول شدن و دیدن سلاطین و اهل بیت
 بد باشد اخراج یا بد کردن تا در وقت صبح نماید و هر فرزندی که در یک ساعت
 متولد شود و دلیل است که عالم و دانشمند و از امر آ و اشراف و درختی
 باشد و صاحب جاه و **ساعت** ریاضت جنگ کردن و وضعی با دشمن
 و صلح پیشیدن و سوارگری کردن و کزیدن و حجامت کردن و جوی کردن
 و عداوت کردن نیکانند **امدادین** ساعت دیدن سلطان و امر آ
 و اشراف و علما و بزرگان بجای بد باشد **امدادین** ساعت چاشت خویش
 و بازگشتن و سفر کردن و حجامت نو پیشیدن نیکانند **امدادین** ساعت
 متولد شود و خون ریز و جلا و دافق و حریف و نیا و هر چه **ساعت**
 در این ساعت آغاز کارهای غلبه و دیدن امر آ و سلاطین و اشراف
 و درن خویش و با کسی خویشی کردن و حجامت نو بریدن و پیشیدن و خورید
 و فروختن و طلب علم لغت ساختن و بجهت نیکانند و هر فرزندی که در یک ساعت
 متولد شود دلیل است که از اصحاب سلطان و دیدن و ملک باشد
 و صاحب دین کرد و **امدادین** ساعت چاشت و حجامت و جوی کردن و طلب حجت
 بد باشد **ساعت** در ریاضت خویشی کردن و بازی و شوخی و پیشیدن

عمارت کردن درخت کردن و حیات کردن و چارچوب کردن و دارو
خوردن و جامه نو پوشیدن و بازگشتن و سفر کردن و نقل مکان
و ظلمت این جمله نیست **اما** فرزند بخت دادن و آغاز تعلیم بنیات
بد باشد و هر فرزند که در این ساعت متولد شود و در عشت و دست و صاحب
اصول شود و خوش آواز باشد و حجر را بشاید و طرب کند **ساعت ششم**
در این ساعت فرزند بخت فرستادن و آغاز تعلیم و دیدن اصحاب و بیان
و نویسنده گان و علماء و حکما باشد و شروع در کارهای باریک مثل علم نجوم
و هرگز در گری و قضا و شمس و محبت نکوبد **اما** در این ساعت قصد
و حیات و بخت و شکار و بازگشتن و سفر و حرکت و علاج بیماری کردن
و دارو خوردن و جامه نو بپوشیدن و بکارهای پیشه شوال شده
بنیات بد بود و هر فرزند که در این ساعت متولد شود و دلیل است که عالم
دوران و فاضل و صاحب جاه که در **ساعت هفتم** در این ساعت ایچ فرستادن و
دیدن ملوک و اشراف و ائمه و سلاطین و درخت نشاندن و تخم انداختن و حرکت
کردن و خانه ساختن بنیات نیک باشد و قصد و حیات و علاج بیماری
و دارو خوردن و جامه نو پوشیدن و جوی کردن و ظلمت و محبت نیست

اما در این ساعت متولد شدن بکار و شکار کردن با حیان و شکار کردن و بخت
بخت و هر فرزند که در این ساعت متولد شود و دلیل است که عالم
سیر و تمام بر دارد و بکار آخرت برسد و **اما** در این ساعت متولد شدن بکار
و **اما** در این ساعت متولد شدن بکار و شکار کردن با حیان و شکار کردن و بخت
بسم الله الرحمن الرحیم
اما در این ساعت متولد شدن بکار و شکار کردن با حیان و شکار کردن و بخت
چنانکه شرح مبین بر ما و جانی و دیگر احوال آن بشیمل و لالت ظاهر نمود
باصل معاد و روحانی و معنی از خود صیانت او نیز باطن اشارات و اشیاء بکار
شاید فرموده و اگر کسی خواهم تطبیق ظاهر و باطن آسانی تواند و اگر درین سال
بیشتر از آن که مرگ باشد از تماشای اشیاء شود و بکارهای دیگر بنگرند
انشاء الله تعالی **و در این ساعت** در این ساعت باشد با تار و عادات لذات
و شوق بدنی حیوانی که در جوهر روح بر سر و ملکه گشته و دارو از جوی
بخت در میان گرفته و از بیکارگی و غریب و دور و ظلمت و غمی و غمت
اخال روح چسبیده مثل محبوس در زندان و مرده در گورستان بجان
رسیده به طرف دیده محواری و دود کاری ندیده به پایش آرمیده

دند از دستن کاری چندی پیش **و در این ساعت** در این ساعت باشد با تار و عادات لذات
روح و در مدت حیات و شوی بسبب شغال احوال و اعمال جماعی
جبهانی از حقیقت حال و عاقبت خود خفا غفلت بعد از آنکه دست از این با
کوتاه شود و این مستحبات و لذات همه باطل و ناپا می شود و دیگر علم
و عمل می افتد تا پند که از این جنس چشمت شاعر دارد که در بازار محشر بر دیوار
آرد اگر صاحب علم و تقوا و حق و عمل صالح باشد که از جنس طینت روح
و عالم از روح اند و ایستاد و ملکه در کسب باشد چون ملاحظه آنمائید
و آنجا در نظرش موافق خواست جلوه نماید و او را عذره و ذاب و رحمت چند
و از بدین آنجا امیدوار حاصل و شفقت شود و نام ایشان بشیر پیشتر
باشد چنانکه در دعای ایام ماه رجب و غیر آن آمده و اگر خود یافته و
اعتقاد باطل و عمل ناپسند باشد که از جنس طینت بدن و پیکار عالم
ارواح از ملاحظه آنجا غایت خوف و نهایت حسرت پیرساند که فوت
کار دوست رفته و گرفتار جبری چنگد که هر کدام به توار مار و حشر سن
مسبب کننده و ازین حال جانانی گرفتار گردیده که با هر یک گزیری بجز
سینه زد که از آن آتش در جانش می افتد و نام آنرا منکر و کبر باشد

چنانکه در دعا و خیر آن وارد شده و برای تنبیه منکر و تحذیر دیگران
که به توبه برام اعتقاد و حق و عمل صالح و شکر میان سعید و شقی تواند بود
چنانکه در سبب اخبار جلیق وارد شده و چه لفظ منکر و کبر معنی پیکار است
در روح میت بعد از انقطاع از دنیا و گناه شدن دست از همه چاره پاک
بکار عاقبت و مال خود می افتد و توبه اعتقاد و عمل صالح می شود و پند
از آنجا چندی دار و دانه و در نظرش جلوه میکند اگر شقی باشد چون از آنجا
گریزان بوده و اهل آن نبوده و میان ایشان آشنائی و دشمنی هم نبوده
تا در آنوقت مصاحب تواند بود و صحبت آنها تحصیل اشغال تواند
تواند بود پس بالضروره از بدین آنرا ملکه مال حسرت و سوزان پیشتر
حسرت شود و اگر سعید باشد مفاد اهل و عیال و شوق حال
و اضطراب احوال و خوف ناخوشی مال اعتقاد و عمل خیر با اینکه ناموس
و آشنایان اول با غریب و پیکار نمایند مثل سبک در حال اضطرابی است
از دور پند و نسیانند و گمان پیکار بلکه دشمنی کند تا اینکه آینه آینه
گردد و دیگر شود و بشناسد خوشحال گردد و اطمینان یابد و بوجه دیگر نیز
گفت که چون متوجه اعتقاد و عملش و چون آنرا آنست که کفر و عیبت

۸۲ علیکم السلام و برایت دیگر سخن المواقف المصطفی و در حق جان
 ابراهیم از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده در آیه و کتاب
 مترجم و وضع الکبریات که فرموده است رسول الله که خداوند
 پیش خود برده و به این امیر المؤمنین است که برای جلی بام است
کتاب مبنای که جواب روحانیت که ذات انسان و گفته است
 و در جواب حیدر است که گفته است ثلث دایره و گفته است این عدل
 اینمیران که امام هر زمان است سجده کند و برسان صدق آن که بی آن
 ملت است حکم بر جهان کند **صلوات** راه راست و اصل دین خدا است
 که حضرت عدل موسط میان افراط و تفریط است که مایل و فانی کان
 و انبیا و خلفاء و حج خداوند و کشیده است میان علم طبیعت و مابعد و
 و جهت خدا و بر بالایی جنت است که هر کس از آن خطا شود در تفریط
 بود افتد و از کبر است از موی و تار کبر است از توبه که دیدن بر شتاب
 عدل محض در همه امور و احکام کاری است بسیار دشوار که هر کس در دنیا
 تمام عمر در پی احکام بر دین خدا بوده و موافق امر او عمل نموده و در حق
 مثل برق از صراط بگذرد و به ثواب و قرب الهی نایل گردد و در هر کس

در کمال

۸۳ و ارکان از دین بیرون رفته اگر چه در بعضی فرجه موافق دین خدا عمل کرده باشد
 مثل کسی که اصل بار پرست باشد که بر سر دین خایه باشد که از دین و کار بیرون
 انکشاف از این گذارد و قرار بگیرد بلکه جدا شود و بر افتد و گویی در اصل دین
 ثابت در نسخ بوده اما در فرجه کاهی در دست و کاهی خطا کرده افشان
 بر صراط بگذرد و تا به جنت رود و با بعضی مکرر در احادیث اشارت کرده
 از جمله در کتاب معانی الاخبار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
 کرده که فرمود صراط طریق معرفت خداست و آن دو صراط است یک
 صراط دنیا و آن امام مختصر الطاعات هر که او را نشاند و افتد آن
 بآن کند بر صراط و دیگر که حیرت است بگذرد و هر که او را نشاند
 آخرت قدش از صراط بلغزد و چپ است از دین و بر سر راه حق
 هر دو است که فرمود صراط در دنیا راه راست است میان غلو و
 که مایل بیاطل شود و صراط دیگر راه مؤمنان است که راست است
 میبرد و بطرف دیگر میل نکند **جنت** عالم ارواح و ملائکه و در
 جانب قدر الهی است که بعد از علم و معرفت و رضای و نور و صفای
 و حسن و جمال و شرف و کمال و محض خیر و تمام **جنت** **الواب**

۸۴ اعتقادات صادق و در اخلاق فاضله و اعمال صالحه است که ارواح ازین راه
 با تمام بسوزانند رسید **جنت** است در کتاب انا عشره تالیف یکی از
 اینست صریح است در اینکه هر کس در کتاب انا عشره تالیف یکی از
 علمای شیعه از این عباس که جان بهشت و ابواب آن بهشت است جنت
 عدن و جنت فردوس و جنت المادی و جنة الخلد و جنت النعیم
 و دار السلام و دار الجلال و پائین است این که اهل بهشت اول باب
 بحسب تقاریر مراتب افعال و اعمال هر کس و عاقبتان بهشت
 چنانچه باب دخول جان و نیز این چنانکه گفته است و خلق و عمل
 و اعتقاد و خصلت اول باصل وجود و صانع عالم تعالی شانه و در
 توحید و نفی شریک استیم صفات جمال و نفوت جلال چهار مرتبه است
 چنانچه بام است و **انما** اعتقاد و بعد از اصل اقرار چنانچه **انما** التبت
 مطلقا مثل اعتقاد و بوجوب نماز و روزه که تابع اعتقاد است
 چنانکه ایمان یعنی آورد و تصدیق نبوتش کرده باشد و در توحید
 چهار مرتبه است یا به نمود و الا متانی تصدیق نبوتش خواهد بود و اما
 سایر علوم و معارف که زاید بر اصل ایمان و بوجوب تفاضل دین

جان

۸۵ چنان و ضاعف فضل و شرف آن است که مناظر اصل و خول جان نیز
 هر چند علوم و معارف بیشتر و شرف در جات بهشت نیز بیشتر و در توحید
 و سیرت و عبادت تعالی نزدیکتر و این پنج اعتقاد و خلق و عمل که در
 صحیح و صالح باشد هر یک در بهشت و هر کدام که فاسد باشد در پی بهشت
 به دلیل این بهشت سبب بهشت است بهشت که سبب شرف و فضل
 روح و اشتغالش در ملک ملائکه و ارواح مقدسه می شود و فضل
 و مرتبه که از آنها برای ارواح حاصل شود هر کدام بهشت علی و بعضی
 اشرف و افضل از بعضی و چون جمعی ستمین باشند اگر چه اعتقاد
 و عمل صحیح ندارند اما تقصیری چه نه اند بلکه بقدر عقل و قدرت و شرف
 خود کرده اند هر یک که در اندیشه ایشان مستحق عذاب نیست بلکه
 فناء الله و سخطا بلکه ایشان را اجاب اند پس آتی بهشت و در
 خود امید و ارجح کرده چنانچه جمعی اند که اگر از سبب و دلیل
 سخن محروم نیست بودند و مانع خارج نمیداشتند قبول حق می نمودند مثل
 اطفال مؤمنان که در طفولیت فوت شده اند و مثل جمعی که در بلا
 مخالف سبب باشند همیشه از پروردگار و کفر و باطل دیده و از قوم

و متبیل همان داشته اند و بسط طوالت فوت شده اند و مثل حقی
 در بلاد و حتی تخیلشان هرگز بخاطرشان نرسیده که شاید با قبول این عمل
 باطل و غیر این حق باشد یا اگر بخاطرشان رسیده قدرت بی و محصل
 نه نیستند مثل چهار کعبه نماز را با وضو و سینهاده خواندند و ضعیف و اصلا
 روز نه خواندند کفایت این اجماع اگر چه اهل حق نیستند اما چون منکر نمی
 طعن با اهل حق شوند و تابع ایشان باشند و چون طعن بکلی از آن هست صفه
 عد و بهشت برای ایشان نیست نشود و چون سبب لغزشان باینان اقرار
 و عمل نیست بلکه ضعف و عدم الحاح است ابواب بنان نیست نشود و چون
 استعفاف سبب دخول جنت نشود در دایه و در حق کی کمتر از دایه
 جنت باشد پس یکدیگر به این پنج چیز حقا و صافی ثابت دارد و هر سبب
 دخول و بجهان باشد و از هر چه در داخل جنت شود یکدیگر منکر چه باشد
 از هر چه در جنت بود که یکدیگر منکر بعضی باشد مثل شتر تصایغ
 که منکر است باشد و منکر منکر نبوت و غیر نبوت منکر امامت منکر آنچه را منکر است
 سبب دخول جنت نشود و اقرار بعضی دیگر معارض آن نشود و او را هر چه
 نبرد چه سبب غیبت روح در عالم بدن و هجرانش از وطن و گرفتاری زندان

انجام

این عالم و مجرب در روش عادات و اعتقادات فاسد است که سبب است
 و انکار در عالم طبعی پس از انوار و نجاست آنرا آن بالکلیه پاک نشود و
 لایق دخول جنان است و اوج مطهر و ملائکه ظاهر و مخدوم که هر یک مدتی غریبه افتاد
 بعد از سپردن آن مدتی دیگر با فروع تدبیر و تصنیف و ارا از رنگ کثافت و بی
 آن نجاست پاک کنند بخواند و هر چه در مجلس با کان نهند و الماس که دارد
 هر چند قیمتی است قابل انقراض رنگان نیست و کمتر بعضی منکر بعضی دیگر
 نیست **اما** منقصر است بازای منقصر ماند و طبعی منکرات و اگر منقصر هم غیا
 از راه اقرار بالذات و از راه استعفاف بالغرض نیست ردد و چون چنین
 در اخلاق و افعال اگر منقصر باشد بقدر نصیر ذامت و حسرت که سختی
 صبر و خیر شود و اولاد و حل مستغنی کرده و اجار دیگر بسیار از اهل بیت
 اخبار صلوات الله علیه آمده که تأیید آنچه مذکور شد خوانند و از آن جمله
 احادیث بسیار است که اهل بیت نبوت صلوات الله علیه فرمودند
 که ما در قیامت صامان گمان شما می شویم و شفاعت شما میکنیم و شما را پیش
 سبب **اما** در برخی شفاعت ما شما می رسد کاری کنید که در آنوقت از
 عذاب فارغ و خلاص باشید و **اما** از ایشان و احادیث بسیار مروی است

مثل آنکه رنگت کرده اصل جوهر ذات صاف و روشن است و برای زائل
 رنگت و کثافت عارضی محتاج بر باد از مراتب عقل نیست که نهایت اهل
 جنت در مرتبتش است پس البته آخر و زوالی بر طاعت و عبادت عالم گشته
 از عذاب خلاص شود و بخلاف کلامی چون جوهر روشن با عقاد باطل و قمار
 گشته و در آنست و کثافتش از رنگت شده سوازی عذاب ابد و عقاب مخلد جاو
 ندارد و مثل شمشیر بر پاره خورده و آینه شکسته که کار از نیاید بصلاح نیاید
 و چون در رجات بهشت و فصل و ثواب تابع علم و عمل پس هر چه علوم و معارف
 و اخلاقی حسنه و اعمال صالحه بیشتر و بهتر در رجات جهان رفیع تر و منازل آن
 وسیع تر و انواع نعمت و اصناف رحمت و نور و ضیاء و صفات بیشتر و بهتر
 و هر چه جبل مستی است و در ذایل کثرت خلقت و کدورت کمتر از واقع و حسب
 تفاوت مراتب در جهان مثل آفتاب و ماه و کواکب در آسمان چه می بینند
 و هر چه در آسمانند **اما** ایضا در میان تفاوت است که از بعضی تمام
 عالم روشن شود و نور بعضی یکجای از پیش خودش بیشتر نهد و یکی را بهتر
 نظر ندارد و یکی اصلا بنظر نیاید و از حدیث را نیز که شیخ صدوق رحمه الله
 روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین هم که فرمود بهشت بهشت در کثرت

کائنات شیعیان را در دنیا بمصاب و بلا یا پریشانی و ساریته و ساریته
 و اگر پیش از آن باشد بکرات موت و حتی نزع روح و پیش از آن باشد
 قبر و احوال بر نزع و پیش از آن نزع و احوال قیامت و اگر بعضی از دنیا
 کائنات بسیار باشد و اگر هیچ یک اینها نباشد پاک نشود و البته اول جنت میرند
 و در آنجا از کاه پاک میشود و بعد از آن بهشت میرند و شیعیان از این چیز
 گناه میکنند و البته از این هم اخبار بسیار مروی است که گمراهی همیشگی
 صامان بهشت می شویم **اما** شما برای در رجات بهشت سعی کنید که در رجات
 پیشی نبندید و تأیید این احادیث آنچه را که هم ظاهر است با عقاد
 به مرتبه لایق سلم حقا و به مرتبه سابق است پس شایسته که اقرار
 با امامت جامع همه اعتقادات حرمت پس شایسته فضل الهی و شفقت
 اهل بیت صلوات الله علیه لای عبادت در هر جهات جنات معرّف
 و اعتقاد و انور گشته و بار رحمت منال کلام از دوش خود بخوانند و اگر صبر
 و تقصیری او را باشد از جهات اخلاق و اعمال خواهد بود و چون محل علم است
 که حقیقت روح است و اخلاق و افعال به طبیعت و قوای حیوانی است
 که عوارض روحه پس شایسته صاحب مساوی و در ذایل افعال و خلقت

منز

زین صفت که سعد بن جبل و خلعت و محسن خست و خلعت و مقام اهل بیت
 که از اسب شایسته است این اشاره بود به تطبیق بعضی از احوال معا و جیما
 و روحانی و اگر کسی خواهد که همه خصوصیات هر دو را ازین راه تطبیق نماید
 نمود ظاهر و باطن بهم پیوسته دست پرده در اجاب الهمی رحمت و احسان
 نامشای حضرت مقدس رحمة للعالمین و ابواب رحمت و ابواب رحمت
 اهل بیت طاهرین صلوات الله و سلامه علیه را شایسته با چاره کار
 گرداند و این ارواح خسیه را بفضل و شفقت خود و محبت و شفاعت ایشان
 از جهنم رات و در کلمات شریفات این زندان و ظلمت این نیران رماند
 و با علی درجات قرب و رحمت و اسی منازل برار رحمت قدر خود
 رساند بحسب حدیثی که علیه السلام و الله و سلم و آخر دعوانا ان الحمد
 لله و رب العالمین انما عبد الضعیف للضعیف

۱۱۱۳۱۴ هـ ۱۴۱۳

فی شهر جمادی الثانی

و فی الله

المعتمد

۴

سأله بسم الله الرحمن الرحیم **مؤکث** **اوزان**

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آل الطاهرین **کتاب**
بعد این رساله است در بیان اوزان شرعی بدینکه علماء و محققان قدس
 اوزان شرعی را مثل مثقال و درهم و غیر آن را بجهت سانه در بزرگی و کوچکی
 ضبط نموده اند و مردمان اکثر از معرفت آن کسها به نایب احتیاط
 عاجزند و اینداعی الی الله محمد طاهر در وفی از اوقات در نجف اشرف
 علی مستوفی الف الف الحقیقه و الشیاء بعضی از ابواب معرفت را جمع نموده و
 ترازوی درست و جو بانه تحصیل کرده و تشخیص مثال شرعی و درهم
 شرعی بضمیمه یکدیگر مذکور خواهد شد نموده در جهان اوقات شیخ فاضل
 صالح معاصر شیخ محمد جابر نیز با بعضی از اهل و قوف در محله کوفه
 وزن نموده بنا بر این اختلافی که در جو سیه باشد مخالفی در وزن ما و ایشان
 واقع شده بنا بر این اشاره بوزن ایشان نیز بینا می ناما احتیاط در هر یک از
 که بوده باشد بدان عمل نماید بدینکه مقدار درهم حساب باشد و آنکه نیم
 و حساب شیخ محمد ته دالک و نیم نخود و عشر نخود است و مثقال شرعی
 بحساب یا پنجه نکست که وزن یکمیزی شکر بوده باشد و بحساب یا پنجه چار

دالک و نیم که وزن یک اشرفی بنگی باشد و در طریقی که صد و بی مثقال
 در نیم شکر عسب بحساب یا پنجاه و پنج مثقال است و پنجاه مثقال صیرفت
 و بحساب یا پنجه شکر و نیم مثقال در ربع مثقال صیرفت و در طل
 مدنی که بر طل و نصف طل عراق است بحساب یا صد و سیزده مثقال و
 چهار دالک و نیم مثقال صیرفت و بحساب یا پنجه صد و دو مثقال
 و سه مثقال صیرفت و صاع که در طل عراق است بحساب یا
 یک تن بوزن تبریز و ششاد و دو مثقال و نیم صیرفت و بحساب یا
 یک تن تبریز و چهارده مثقال در ربع مثقال صیرفت و ده که ربع صاع است
 بحساب یا یک چهارم تبریز و بیست مثقال و نیم و یک مثقال صیرفت است
 و بحساب یا پنجه یک چهارم که در مثقال و نیم صیرفت و یک مثقال و نیم است
 و وزن که در شصت مثقال است بحساب یا شصت و شش مثقال و یک چهارم که در
 و بحساب یا پنجه شصت و شش مثقال و یک چهارم که در شصت و شش مثقال است
 و نصاب فله که در شصت و شش مثقال است بحساب یا سصد و چهل و یک که در
 و بحساب یا پنجه سصد و شصت و شش مثقال و پنج مثقال صیرفت است و
 نصاب اول در اهرم که در بیست و چهار مثقال است بحساب یا یک نومان و چهار

در بارش

دیار است بحساب یا پنجه یک نومان و دو هزار دیار است و نصاب
 و اهرم که چهل و هشت مثقال است بحساب یا دو هزار و شصت دیار و
 بحساب یا پنجه شصت و شش مثقال و اهرم صد دیار است و نصاب
 اول و دو نیم دیار که بیست و دیار و چهار دیار است ظاهر است و
 احتیاج بذکر ندارد و اگر که هزار و دو بیست و طل است بحساب یا طل
 عراقی صد و چپاه و یکم و نیم تبریز است و صد مثقال صیرفت است
 و بحساب یا پنجه صد و شش و شش و شش و نیم تبریز است و اگر طل
 مدنی بحساب یا دو بیست و بیست و بیست و نیم تبریز است و بحساب
 یا پنجه صد و بیست و چهار و نیم و چهار دالک است و صیرفت
 که با صد و هشت عشر علی است بحساب یا مائه و نومان و نیم است
 بحساب یا پنجه سه نومان و چهار هزار دیار است و کافور است
 که سیزده در نیم دالک در نیم شکر علی است بیست مثقال و نیم و دو
 نخود است و احتیاط این است که برین عمل شود و حاجت بذکر شیخ
 محمد نیست و در بعضی که در هزار و هشت مثقال است بحساب یا مائه و نومان



و بحساب شیخ محمد ریخت است و زمان است و الله اعلم بحقائق الامور
قد فرغت من توبه هذه الكتاب في صربوس

الحسين بن علي بن أبي طالب
عليه السلام

الشيخ الفاضل
المفتي محمد باقر
المرعشي النجفي
قرب الله تعالى إليه

١٣٤٧ هـ

أنا عبد الحماد الحارثي
حاج محمد بن علي
محمدي دويلا وشرقي
غوبونا المخلص
جامع

